



اساس سوسیالیسم انسان است،
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۹

برای

یک دنیای بهتر

نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity faction of WPI

۱۳۸۵ - ۱۹ بهمن ۲۰۰۷

چهارشنبه ها منتشر میشود E.mail: siavash_d@yahoo.com

سردبیر: سیاوش دانشور



پیام آذر ماجدی بمناسبت ۸ مارس
ستم بر زن موقوف!
تا برقراری آزادی و برابری کامل زنان از پا نخواهیم نشست!
زنان و مردان آزادیخواه!
۸ مارس روز جهانی زن، روز اعلام کیفرخواست علیه
ستمکشی زن و زن ستیزی است. یک قرن است که
آزادیخواهان در سراسر جهان در این روز
ادامه در صفحه ۸



**مکان فرد در نگرش کمونیسم کارگری
از مارکس تا منصور حکمت**
سیاوش دانشور

حزبیت و انسانیت (بخش سوم) خسرو دانش

تا این قسمت، سمینار حزبیت رفیق حمید تقوایی را از دو بعد به
بحث و نقد گذاشته ایم: اول از بعد **تناقض ارتباط استراتژی حزب
یعنی کمونیسم انسانی و انسانیت(رهایب انسان) با ساختار سنتی،**
و دوم از بعد **حزب و شخصیتها** و کشف و نقد و تفاوت **منیت
بورژوازی با منیت چپ رادیکال و ایدئولوژیک و فرقه ای.** در بحث
دوم به این نتیجه رسیدیم که علت اینکه چپ ایدئولوژیک رادیکال
قدرت طلبی شخصی خود را قادر نیست ببیند و فقط "منیت" لیبرالی
را ببیند در خصلت ایدئولوژیک آنست. چپ رادیکال سنتی، اتوریته
ی کمونیستی چهره ی حزبی منصور حکمت را با دیسپلین آهنین
ایدئولوژیک حزبی یکی میداند. اصولا این از خصلت جنبش
"ایدئولوژی کمونیسم" ناشی میشود و در خط رهبری کنونی حزب
این خصلت در شکلی پیچیده و با ظاهری مدرن متحقق شده است،
چونکه اصولا خصلت مدرن کمونیسم منصور حکمت اجازه ی
تظاهر متعارف و بیواسطه را از چپ رادیکال سلب کرده است و لذا
کار کمونیسم مارکسی و حکمتی حزب را در ادامه در صفحه ۵

نوشته زیر متن سخنرانی من در هفته
منصور حکمت قبل از انشعاب در حزب
در مراسمهای استکهلم و گوتنبرگ سوند
در ژوئن ۲۰۰۴ است. بحث مکان فرد در
نگرش کمونیسم کارگری، با توجه به
بحثهای جاری در حزب و تبیینهای
مختلف از آن، که بناچار تفوق هر کدام
سیمای متفاوتی به حزب میدهد، یک
محور جدال در حزب کمونیست کارگری
در مبحث حزبیت است. در این زمینه و
بحث حزبیت و علنیت در نشریه برای یک
دنیای بهتر، ضمیمه شماره ۳ که همین
هفته منتشر میشود، تقصیلی تر صحبت
کرده ایم. اما تاکید بر همین جنبه که یک
گوشه این دیدگاه مارکسیستی پیرامون
حزب است امروز لازم شده تا رفقای
حزبی ببینند که این بحثها نه امروز بلکه
همواره در حزب کمونیست کارگری بوده
است. تفاوتی اگر هست اینست که این
روند بجای اینکه به دستاوردهای بالاتری
در زمینه ساختن یک حزب سیاسی

مارکسیستی برسد، به سمت سنتهای قدیم و
در بهترین حالت سنت تحزب لنینی عقب
نشینی کرده است. سنتی که پاسخ نیازهای
حزب و جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری
امروز را نمیدهد.

دوستان گرامی!
به شما خوش آمد میگویم. هفته منصور
حکمت فرصتی است که در جلسات و
اجتماعات متعددی که در ایران و خارج
کشور برگزار میشود، در فضائی ریلکس به
بحث و بررسی گوشه هائی از نظریات
منصور حکمت پردازیم. سوالی ساده که
فکر میکنم مقابل هر کسی در زندگی
روزمره و سیر دوندگی ها و تلاشهای فردی
و اجتماعی اش همیشه چرخ میزند و هر از
چند گاهی بطور جدی تر مطرح میشود،
اینست که سهم من بعنوان یک انسان از
زندگی و حق و آزادی چیست؟ آرزوهایم
چگونه و کی پاسخ میگردد؟ علیرغم تمام
مشکلات موجود، آنچه که هر کدام از ما و
کلا جامعه بشری را سرپا نگاه داشته است،
امید به فردائی بهتر است، اینکه فردا میتواند
خالی از مشکلات و
← صفحه ۲

ضمیمه ۳ نشریه "برای یک دنیای بهتر"،
در باره علنیت و حزبیت و پلنوم ۲۷ حزب
کمونیست کارگری منتشر میشود.

**یادداشتها: نکاتی پیرامون اوضاع سیاسی - فرانسه، جدال بر سر آزادی
بیان؟**
سیاوش دانشور صفحه ۱۳

سایت و وبلاگ فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری
www.for-abetterworld.com
http://for-abetterworld.blogfa.com

تحلیلی از پلنوم ۲۷ حزب کمونیست کارگری*
آذر ماجدی
پلنوم ۲۷ حزب کمونیست کارگری روز یکشنبه ۴ فوریه به پایان رسید. برای من و بسیاری
دیگر این یک پلنوم روئین نبود. پلنوم ۲۶ و ۲۷ دو پلنوم متعارف حزب کمونیست کارگری
نبودند. بیش از هر پلنومی پس از مرگ منصور حکمت، این دو پلنوم یک جهت گیری و خط
مغایر با کمونیسم کارگری را عیان میکرد. تاریخ قطعا در مورد این دو پلنوم قضاوت خواهد
کرد. اما این صرفا نقش تاریخ نیست. انسان هایی که میکوشند تاریخ ساز باشند، در جهت دادن
به تاریخ نقش داشته باشند و نام شان نه در تاریخ شکست خوردگان، بلکه در تاریخ شکست
نخوردگان ثبت شود نیز موظف اند تحیل و قضاوت خود را در مورد این وقایع مهم اعلام کنند.
جامعه باید بداند که در حزب کمونیست کارگری چه گذشت و از این پس ← صفحه ۹

اطلاعیه اعلام موجودیت
"مرکز مطالعات کمونیسم کارگری"

مکان فرد در نگرش کمونیسم کارگری، از مارکس تا منصور

حکمت ...

جذب نیرو و کنند. ناسیونالیسم و وطن پرستی، فاشیسم و قوم پرستی، مذهب و اسلام سیاسی، لیبرالیسم و محافظه کاری، سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم، هر کدام با تصویری که در مقابل جامعه میگذارند، میخوانند به همین سوال ساده، به همین سهم من و شما از زندگی، پاسخ بدهند. کمونیسم بعنوان یک جنبش سیاسی هم پاسخ خودش را به این سوال میدهد و تا به بحث امروز من ربط پیدا میکند، من میخوانم از زاویه کمونیسم کارگری مارکس و منصور حکمت به جایگاه و مکان و حق فرد بپردازم.

فرد یا انسان؟

این دو کلمه با هم تفاوت دارند. "اصالت فرد" یا "اصالت انسان"؟ این یک سوال و دعوی قدیمی است. در طول این بحث و همینطور در اشاره به نظریات مارکس و حکمت منظور از فرد همان انسان است. چون اصالت فرد و فردگرایی و آزادی فردی در ایدئولوژی بورژوازی و مشخصا لیبرالیسم، مستقیما رابطه دارد با مسئله مالکیت و آزادی فرد در مالکیت و استثمار. همین امروز جمله "مقدس" بیانیه حقوق بشر، که از بوش و بلر تا دیکتاتورهای دنیا و آخوندهای اصلاح طلب پشت آن سنگر گرفتند، تقدس مالکیت خصوصی است. در کمونیسم کارگری که اساسا جنبشی برای الغا مالکیت خصوصی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر است، در مقابل اصالت فردی بورژوازی، اصالت انسان قرار دارد. انسانی که از قید و بندهای نظام موجود رها شده است.

وقتی کمونیسم کارگری به جایگاه و نقش فرد اشاره دارد، طبعاً منظور این نیست که فرد مستقل از جامعه و سوخت و سازش، مستقل از سیاست و مبارزه طبقاتی میتواند کار عجیبی انجام دهد. کمونیسم تلقی "رابین هودی" از نقش فرد ندارد، اما نقش فرد را به صفر هم تقلیل نمیدهد. فکر نمیکند که تصمیمات و عمل فردی هیچ نقشی ندارند. بگذارید این نکته را که مهم است بیشتر توضیح دهم؛

مارکس که مانیفستش پر فروش ترین کتاب سال آمریکا شد، در رفراندوم بی بی سی بعنوان مرد هزاره در سال ۲۰۰۰ انتخاب شد و بالاخره بورژوازی علیرغم تبلیغات سهمگین علیه کمونیسم نمیتواند از شرش

بعنوان یک جنبش سیاسی و انتقادی و پراتیکی است یعنی اینکه بشر با پراتیک متشکل اش میتواند جهان را دگرگون کند. و این یک مشخصه بنیادی جنبش ماست که واقعیتی است عمیقاً مارکسی و لنینی. بنابراین وقتی ما از اصالت دادن به نقش تصمیم، نقش اراده آگاه و انتخاب سیاسی حرف میزنیم، منظورمان تصمیم و اراده فرد نیست، بلکه اشاره به تصمیم و اراده جمعی و متشکل انسانهاست. اشاره به انتخاب سیاسی احزاب کمونیستی بویژه در دوره های بحران انقلابی است. اشاره به یک پدیده اجتماعی و طبقاتی است. بنا براین ما داریم از عمل طبقاتی، از نقش جنبشها و احزاب داریم حرف میزنیم.

نقش فرد در مبارزه طبقاتی

آیا وقتی ما به یک تلاش اجتماعی و طبقاتی اشاره میکنیم باید نتیجه گرفت که فرد در این متن بی نقش است؟ ابدا. این بحث که بالاخره در یک تحول اجتماعی و در تحلیل نهائی اقتصاد فاکتور تعیین کننده ای است بحث معتبری است. اما صرفاً همین را گفتن تبدیل کمونیسم به مذهب است. ندیدن مبارزه طبقاتی و نقش انسانها و دخالتگری سیاسی است. کم نبودند و نیستند که میگویند بالاخره کمونیسم پیروز میشود، اجتناب ناپذیر است، حکم تاریخ است! این بحث پوچ و غیر مارکسیستی است. تاریخ و جامعه را انسانها میسازند. انسان با عمل جمعی و فردی اش. رابطه زیر بنای اقتصادی با روبنای سیاسی و فرهنگی، تأثیر اینها برهمدیگر و مجموعه جدلهائی که در دوره تحول در جریان است، از جمله نقش فرد، با هم حاصل و نتیجه هر تحول اجتماعی را تعیین میکنند. اگر شما بخواهید و تصمیم بگیرید وضعیت تغییر کند و دست به عمل انقلابی بزنید تغییر عملی و ممکن است. اگر نزنید ممکن نیست. هیچ جبری در کار نیست. در دوره های اتفاقاً عوامل روبنایی، تلاشهای متعدد فردی، جدلهای فکری، سیاسی، فرهنگی و فلسفی دست بالا را میگیرند و مهر خود را بر روند تحولات میگویند. اراده من و شما که هر کدام بازتاب یک واقعیت اجتماعی است در مقابل هم قرار میگیرد و این نتیجه و حاصل کل این جدال گسترده طبقاتی و عمل فردی و جمعی انسانهای بشمار است که سیمای جامعه بعدی را میسازد.

بدون مارکس معلوم نبود که جنبش کارگران کمونیست بیانیه شان مانیفست کمونیست میشد. بدون لنین معلوم نبود که تزهائی آوریل در حزب بلشویک دست بالا پیدا میکرد و اساساً انقلاب اکثریتی صورت میگرفت. بدون

منصور حکمت معلوم نبود که جنبش شورانی و کارگری ایران سال ۵۷ از خود کمونیسم کارگری را در قامت امروزش بیرون میداد. نظر من ابدا این نیست که تاریخ و روندهای تاریخی و مبارزات طبقاتی را به افراد گره بزنم. میخوانم در باره نقش خود ویژه فرد، با تمام استعداد و نبوغش که شرایط تاریخی خاصی امکان ایفای نقش و پرورش را داده است تأکید کرده باشم. این موضوع در پراتیک روزمره همه ما و در نقشی که برای خود قائل هستیم و میتوانیم بازی کنیم مهم است.

آزادی و رهائی

در نگاه مارکس و حکمت رهائی انسان، چه فردی و چه جمعی، یک پدیده غیر قابل تفکیک، انتگره و بهم پیوسته است. در کمونیسم جامعه نمیتواند "رها" شود اما فرد در اسارت و بیحقوق باشد و فرد نمیتواند "آزاد" باشد وقتی که جامعه آزاد نیست. کمونیسم کارگری برسر یک رهائی همه جانبه انسان از نظام موجود است. مارکس تأکید دارد که ما باید از استقرار مجدد "جامعه ای" که در مقابل فرد است برحذر باشیم، چون "فرد هستی اجتماعی است". مارکس انسان را در اوج فردیتش موجودی اجتماعی میدانند. تأکید دارد که زندگی فردی من و شما از زندگی نوعی (اجتماعی) ما مجزا نیستند. همانطور که شما نمیتوانید فکرتان را از وجودتان جدا کنید!

هر کسی فردیتی خاص خودش را دارد و به همین دلیل من با شما و شما با دیگران تفاوت دارید. تفاوت به معنی ویژگی فردی که از هر کدام از ما انسان منحصر بفردی میسازد. و همین مشخصه است که به هر کدام ما فردیت میدهد. در سطح سیاسی و ادعانامه کارگری مارکس علیه سرمایه داری در مانیفست کمونیست، جامعه کمونیستی را اینطور توصیف میکند که؛ "بجای جامعه کهنه طبقاتی با طبقات و تضادهای طبقاتی اش، اجتماعی خواهیم داشت که در آن آزادی و شکوفائی هر فرد شرط آزادی و شکوفائی همگان باشد." با در جای دیگری کمونیسم را بعنوان "راه حل قطعی تناقض میان فرد و جامعه" معرفی میکند. شما اگر چرخه در آثار مارکس از جمله ایدئولوژی آلمانی، کاپیتال، مانیفست کمونیست و یا دستنوشته های اقتصادی - فلسفی بزنید، با این نوع استدلال و توضیح کمونیسم زیاد مواجه میشوید.

مکان فرد در نگرش کمونیسم...

این نگرش در آثار منصور حکمت با شدت بیشتری موج میزند. در بحثی که اشاره ای دارد به رفقای جانباخته اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۰ که توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند، عنوان میکند:

"انسانهای عزیز و کمونیستهای فوق العاده برجسته و مستعدی از دست رفتند. چه در قلب تک تک ما و چه در عرصه سیاسی و مبارزاتی هنوز این حفره ها پر نشده و بنظر من هرگز نمیشود. مهمترین عامل در پروسه تاریخی، خود انسان است و هر فرد نقش ویژه و غیر قابل جایگزینی ای میتواند در این پروسه ایفا کند."

منصور حکمت به نقش خود ویژه هر فرد عمیقاً باور داشت و تلاش میکرد در مبارزه حزبی و سیاسی این فردیت بروز پیدا کند و خودش پیشرو و نمونه آن بود. این نگاه به آزادی بشر در برنامه یک دنیای بهتر در تمام سطوح خودنمایی میکند. من این ادعا را دارم که در هیچ برنامه کمونیستی تاکنونی مانند یک دنیای بهتر، آزادی های فردی و اجتماعی به تفصیل و افراطی طرح نشده است. حکمت درست مانند مارکس که کمونیسم را راه حل قطعی تضاد فرد و جامعه مینامد، "انقلاب کمونیستی کارگری را تنها راه از میان بردن انقیاد طبقاتی و اقتصادی انسانها، میسر گسترده ترین آزادی ها و امکانات ابراز وجود فرد در قلمروهای مختلف زندگی میدانند."

فردیت در مبارزه سیاسی و حزبی

این دیدگاه در مبارزه سیاسی جنبش ما در متن جامعه سرمایه داری هم خودش را نشان میدهد. در مناسبات حزبی، در سنتهای سیاسی و مبارزاتی. چند نفر از شما شخصیتهای سیاسی چپ در انقلاب ۵۷ را میشناسید؟ چند نفر از شما اطلاع دارید که مسئول انشعاب فدائی چه کسی بود؟ چرا زمانی که چپها در انقلاب ۵۷ به تلویزیون می آمدند، پشت به دوربین می نشستند یا نقاب میزند؟ در انقلاب ۵۷ یک خروار مطلب و موضع سیاسی در قبال دولت، خینی، بنی صدر، جنگ ایران و عراق، مسئله کردستان، حجاب، بستن روزنامه ها و غیره توسط احزاب و سازمانها مطرح شد. آیا کسی میداند که چه کسی یا کسانی این مواضع ارتجاعی را اتخاذ کردند؟ این برهه از زمان و تاریخ در تاریکی است. وقتی فرد به

ابزاری در خدمت سازمان تبدیل میشود، وقتی فردیت افراد در متن یک تلاش جمعی خط میخورد، برای ما امروز این تاریخ غیر قابل مراجعه میشود. اختناق سیاسی و همبظور سنتهای عقب مانده مبارزه سیاسی اولین نتیجه اش این بوده که بی چهرگی در جامعه حاکم باشد. فردیت و استقلال فردی قلم گرفته شود و متأسفانه عده ای از این فضیلت اخلاقی و سیاسی هم ساخته اند.

اولین جریانی که با اسم و امضا مقالات سیاسی را در سالهای بعد انقلاب ۵۷ منتشر کرد، اتحاد مبارزان کمونیست بود. این سنت را منصور حکمت گذاشت. هنوز عده ای هستند با حروف اختصاری مقاله شان را امضا میکنند. علنیت سیاسی و اینکه جامعه بدانند بالاخره مسئول حرفهائی که اینجا نوشته شده کیست در میان این چپ وجود نداشته و هنوز در عده ای وجود ندارد. کسانی که نمیخواهند کاری صورت دهند، کسانی که نمیخواهند در جنگ رو در رو با بورژوازی حقانیتشان را به جامعه نشان دهند و جذب نیرو کنند، تنها میتوانند در حاشیه جامعه و حداکثر در محافل حضور بهم رسانند. احترام هر کس بجای خود، اما این ربطی به سنت کمونیستی ندارد. نه فقط کمونیسم که کلا یک سنت فرقه ای و غیر اجتماعی است. معمولاً در این سنت اینطور بوده که "سازمان گفته" باید فلان کار را بکنید. مناسباتی خشک برقرار بوده با چهره هائی عبوس و جدی و نجسب. اینها روشهای غیر اجتماعی و غیر کمونیستی مبارزه سیاسی است. استقلال فردی با منافع سازمانی در این چپ در تناقض قرار داشته است.

این نوع نگاه به فرد عمدتاً بر میگردد به الگوی شوروی بعد لنین و با الگوی چین بر میگردد به سرمایه داریهای دولتی با حکومتهای ایدئولوژیک. دولتهائی که هنر و ادبیات رسمی داشته، ایدئولوژی رسمی داشته، اداره سانسور داشته، آداب و رسوم و کیش خودش را داشته، زندان سیاسی و اردوگاه اجباری کار داشته و با رژیمهای ارتجاعی و واپسگرا در دنیا ساخته است. تصویر و افق آزادی در این نظامها و جریانات وابسته به آن در همه جای دنیا از جمله ایران، بشدت خاکستری، بشدت غیر کارگری و بشدت ضد کمونیسم مارکس بوده است. بورژوازی و لیبرالیسم هم در مقابل چنین وضعیتی توانسته ادعا کند که "آزادی فردی" را دارد نمایندگی میکند. و گرنه زمانی همین بورژوازی در دنیا اعتراف کرده که لنین و بلشویکها نماینده از ادیخواهی افراطی اند.

در چپ ایران و جریانات دیگر

اپوزیسیون اگر شما دقیق شوید از نظر فرهنگی، از زاویه تجدد و تمایل به مدرنیسم فقر عیبی را مبینند. بیشتر تصویر مذهب زده، شرقی، اسلامی و شبه اسلامی و مردانه است. معمولاً پیوستن به این نوع سازمانها همواره با استقلال فردی و خود ویژگی فردی انسانها در تناقض عمیق بوده است. اگر شما کسی را دوست داشتید اسکندال ایجاد میشد، سوال نبود مگر دوست داشتن جرم است؟ مگر دوست داشتن ویژگی غیر انسانی است؟ سوال نبود که اصولاً یک سازمان سیاسی اجازه دارد در مسائل خصوصی افراد دخالت کند؟ اگر شما مدل خاصی لباس میپوشیدید مورد انتقاد قرار می گرفتید. گویا باید چپها و سیاسی ها نوع خاصی لباس بپوشند. در چپ اروپا هم وضع همین بود و بخشا هنوز هم هست. یک نگاه ساده به حزب کمونیست کارگری از دور و از نزدیک تصویر دیگری را میدهد. افراد بشدت متنوع اند. همه مبینند که ما با بقیه فرق داریم. فعالیت بعنوان مثال داوطلبانه است. کسی امروز عضو حزب شده فردا قلم دست گرفته و دارد به زبان و سلیقه و ادبیات خودش حرف میزند. امروز عضو شده فردا در میدان شهر تبلیغات کمونیستی میکند. مدل مو و قیافه ها و غیره شباهتی به "تپ چپها" که هر کدام از ما میتوانستیم حدس بزنیم که این چریک است یا توده ای یا مجاهد ندارد. تعصب ملی و مردسالاری نه فقط جایی در این حزب ندارد، بلکه مدرنیسم و پیشرو بودن نشان افتخار است. کسی فردیت و هویت و تمایلات فردی اش را با هویت سیاسی و حزبی اش در تناقض نمی بیند. سنتها و فرهنگ جامعه غربی در این جریان حاکم است نه سنت به چپ و به راست راست میلباریستی و شرقی و جهان سومی. اینجا به کسی نمیگویند چون "سازمان گفته" باید این کار و آن را بکنید یا نکنید. قانع میکنند، بحث میکنند، احترام به فرد و انتخاب او اصل است. نیروهای این حزب انسانهای مستقلی هستند با استدلالهای خودشان. به این جریان پیوستند چون دردی دارند و میخواهند کاری صورت بدهند. این مناسبات پیشرو حزبی انعکاسی از نگرش کمونیستی ماست. ما روی جوهر آزادیخواهانه و سوسیالیستی انسانها دست میگذاریم. ما توجه به خود ویژگی افراد داریم و این را منبع وسیعتری برای رشد و شکوفائی میدانیم تا قالب زند افراد و استانداردها کردن آنها. در عین حال معتقدیم که همه افراد باید امکانات مشابهی داشته باشند. چرا اینطور است؟ چون ما عمیقاً معتقدیم که اگر شما خودتان آزاد نباشید نمیتوانید کسی را آزاد کنید، اگر شما عمیقاً به آنچه میگویند باور نداشته باشید و با اعتماد به نفس آن را تبلیغ

نکنید، جامعه و بیرون باورتان نمیکند. تنها جنبشی میتواند جامعه را با حرارت و شور برای امر آزادی بسیج کند که خودش بخواهد اینکار را بکند و در صف اول آن باشد. در این سنت انتخاب فردی و جمعی و قدرت مجاب کردن و قانع کردن آدمها بشدت مهم هستند. بدون اینها ما شکست میخوریم.

در سیستم فکری کمونیسم کارگری حق فرد جای مهمی دارد. اینرا صرفاً به معنی حقوقی و قانونی نمیگوئیم. چون در همین جامعه بورژوازی هم حق تفریح و سفر و آزادی بیان برسمیت شناخته شده است. اما اگر شما وقت تفریح برایتان نگذاشتند، یا امکانش را ندارید، اگر پول ندارید به سفر بروید و یا نمیتوانید در مقیاسی که بورژوازی دارد علیه بشر حرف میزند جوابش را بدهید، دیگر این حق صوری است. این بجای خود که اکثر عظیم مردم جهان از همین حقوق صوری هم برخوردار نیستند. حق فردی به معنای حقوقی آن باضافه امکان مادی و عملی تحقق آن مفهومی است که کمونیسم کارگری از آن صحبت میکند. "برابری که یک اصل اساسی کمونیسم است چه در قلمرو فردی و چه جمعی برابری ای است که هم به شرایط برابر در مقابل قانون و هم به امکان عملی و مادی تحقق آن یعنی استفاده از ثروت اجتماعی تکیه دارد." در نتیجه درک کمونیسم کارگری از حق بشر، تنها به معنی سلبی آن نیست بلکه به معنی اثباتی آن نیز هست. بنا براین تلقی ما از حق فرد و انسانها بطور کلی تماماً در مقابل تلقی بورژوازی و لیبرالیسم قرار دارد که ظاهراً "مدافع" حقوق فردی است.

بورژوازی و اصالت فرد

در ایدئولوژی بورژوازی منظور از "فرد" انسان نیست و موضوع "اصالت فرد" نباید با "اصالت انسان" یکی گرفته شود. ایندو عمیقاً در مقابل هم قرار دارند. منصور حکمت نقد کوبنده ای از فردگرایی بورژوازی دارد. از جمله در مارکسیسم و جهان امروز اشاره میکند:

"... اتفاقاً این خود جامعه سرمایه داری و تلقی بورژوا از انسان است که از خود ویژگی فردی انسانها، از تمام آن مشخصاتی که از هر یک ما انسانی منحصر بفرد میسازد و هویت فردی ما را تعریف میکند، انتزاع میکند و چه در قلمرو مادی و اقتصادی و چه از نظر معنوی و

مکان فرد در نگرش کمونیس ...

سیاسی - فرهنگی، تصویری بی چهره و فاقد هویت فردی از انسانها بدست میدهد. در این جامعه انسانها نه با هویت و مشخصات فردی شان، بلکه بعنوان محمل انسانی روابط اقتصادی معین با هم روبرو میشوند و به این عنوان با یکدیگر فعل و انفعال میکنند. رابطه میان انسانها صورت و وجهی از رابطه میان کالاهاست و اولین مولفه در تعریف مشخصات فرد رابطه ای است که او با کالاها و پروسه تولید و مبادله آنها دارد. فرد موجود زنده‌های است که یک مکان اقتصادی را نمایندگی میکند. کارگر حامل نیروی کار بعنوان یک کالا و فروشنده آن است، سرمایه دار تجسم انسانی سرمایه است، مصرف کننده، صاحب قدرت خرید معینی در بازار کالاست. انسان با این ظرفیتها در جامعه سرمایه داری شناخته میشود و به حساب میاید. وقتی متفکر بورژوا از اصالت فرد و فردیت سخن میگوید، اتفاقا نه اصالت انسان، بلکه ضرورت انتزاع از مشخصات انسانی خاص هر انسان و ادغام او بعنوان یک واحد، و نه چیزی بیشتر، در مناسبات و معادلات اقتصادی سخن میگوید. اصالت فرد برای بورژوازی یعنی اصالت کالا، اصالت بازار و اصالت مبادله ارزش بعنوان رکن مناسبات متقابل میان انسانها، چرا که فقط در این قالب، یعنی بعنوان مبادله کنندگان کالاهای مختلف در نهاد بازار است که چهره و هویت مشخص هر انسان از او سلب میشود و بعنوان یک "فرد"، یک واحد انسانی حامل کالایی با ارزش مبادله، با انسانهای دیگر روبرو میشود.

تنزل انسان به فرد در سرمایه داری لازم و اجتناب ناپذیر است زیرا انسانها باید منطق موقعیت اقتصادی خود را به اجرا دریاورند و این منطق را جایگزین تعقل و اولویت انسانی خود کنند. کارگر باید در پی فروش نیروی کارش باشد و پس از فروش کالا را به خریدار تحویل بدهد، یعنی برای او کار کند. سرمایه دار باید ضروریات انباشت سرمایه را به اجرا دریاورد. کارگر باید با فروشنندگان کالای مشابه رقابت کند.

سرمایه دار باید برای افزایش سهم خود از کل ارزش اضافه، بارآوری کار و تکنیک تولید را مدام بهبود بدهد. باید به موقع بیکار کند و بموقع استخدام کند. در هر یک از این نقشها اگر انسانها بنا باشد اولویتها و تشخیصهای ماوراء اقتصادی خود را اعمال کنند مکانیسم اقتصادی سرمایه داری دستخوش اختلال میشود.

در سطح سیاسی نیز بحث اصالت فرد نقش مشابهی دارد. اصالت فرد مینای سیستم حکومتی پارلمانی است که در آن در بهترین حالت، یعنی تازه اگر شرط مالکیت و مرد بودن و سفید بودن و نظیر اینها با چند ده سال مبارزه مردم از شرایط انتخابات حذف شده، هر فرد یک رای برای انتخاب نمایندگان پارلمان سراسری در کشور دارد. بعد از انتخابات مردم به خانه شان میروند و منتخبین لاقول روی کاغذ امر قانونگذاری را به نیابت آنها بدست میگیرند. هر فرد یک رای است و نه یک انسان با ظرفیت تشخیص مستمر نیازها و اولویتها و مجال تحقق بخشیدن به آنها. سیستم سیاسی ای که در آن این دخالت مستمر آحاد مردم وجود داشته باشد، برای مثال یک سیستم شورایی که حضور دائمی خود آحاد مردم در پروسه تصمیم گیری را در سطوح مختلف، از محلی تا سراسری، تامین کند، از نقطه نظر تفکر پارلمانی، "دموکراتیک" محسوب نمیشود. تبیین سیاسی از فردیت در نظام بورژوازی مشتق مستقیم تبیین اقتصادی آن است. اساس آن سلب هویت کنکرت انسانها در حیات سیاسی جامعه است "...

سوسیالیسم و فرد

"در مورد سوسیالیسم و فرد، یا بهتر بگویم سوسیالیسم و انسان، زیاد میشود صحبت کرد. مارکس تا امروز جدی ترین و عمیق ترین منتقد مسخ انسانیت در جامعه سرمایه داری بوده است. اساس مبحث فتنیسم کالایی در کتاب سرمایه نشان دادن این واقعیت است که چگونه سرمایه داری و تبدیل تولید و مبادله کالاها به محور مناسبات متقابل انسانها مبنای از خود بیگانگی و بی چهرگی انسان در جامعه سرمایه داری است. سوسیالیسم قرار است این هویت را به انسانها برگرداند. شعار از هر کس به اندازه قابلیتش و به هر کس به اندازه نیازش، تماما مثبتی بر برسیت

هر فرد است.

تمجید سرمایه داری از فردیت در واقع تمجید تمیزه شدن انسانهاست. توده انسانها در نتیجه آنچنان سیال و انعطاف پذیر میشوند که میتوانند بر حسب نیازهای اقتصادی سرمایه به اینسو آن سو پرتاب بشوند. دقت کنید ببینید بورژوازی کجا یاد فردیت و حقوق فردی میافتد. در مقابل تلاش برای هر نوع برنامه ریزی اقتصادی که محل مکانیسم بازار باشد و پای اولویتهای اجتماعی ماوراء اقتصادی را به میان بکشد. با بحث فردیت و آزادی انتخاب فردی به جنگ بیمه

درمانی دولتی، مدارس دولتی، مهد کودکیها، خدمات رفاهی عمومی، ممنوعیت اخراج، بیمه بیکاری و غیره میروند. همینطور علیه اتحادیه ها و تشکلهای کارگری، زیرا این تشکلهای کارگر را، حال به هر درجه ای، از تمیزه بودن بیرون میاورند و دامنه رقابت فردی در میان آحاد فروشنده نیروی کار را کاهش میدهند و به نحوی از انحاء تشخیص انسانهای معین در مورد سطح دستمزد و شرایط کار و غیره را به معادلات لخت و عور بازار تحمیل میکنند. درست جایی که کارگر و شهروند میخواهد انسانیت خود را اعمال کند و از موضع پرنسیپها و نیازهای انسانی خود و جامعه خود تصمیم اقتصادی بگیرد، بنظر بورژوا فردیت خود را نقض میکند. همین گواه معنی واقعی اصالت فرد در سرمایه داری است.

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است. جنبشی است برای خلاص کردن انسانها از اجبار اقتصادی و از اسارت در قالبهای از پیش تعیین شده تولیدی. جنبشی است برای از بین بردن طبقات و طبقه بندی انسانها. این شرط حیاتی شکوفایی فردی است!"

منصور حکمت دیگر در میان ما نیست، اما ادعایمان اش علیه جهان موجود پرچم کارگران کمونیست و جنبش ما برای امر آزادی و رهائی است.

متشکریم!

شناختن و تضمین حق خود هر انسان در تعیین جایگاهش در حیات مادی جامعه است. در جامعه سرمایه داری انسان اسیر قوانین کور اقتصادی است که مستقل از تفکر و تعقل و تشخیص او، سرنوشت اقتصادی او را تعیین میکنند. همانطور که گفتیم فرد در فکر بورژوازی یعنی انسان سلب هویت شده، انسان از خودبیگانه، انسانی که تمام مشخصات ویژه و کیفیات فردی خاص او از او تکانده شده و لذا میتواند بصورت یک "راس" انسان به محمل زنده این یا آن رابطه اقتصادی و نقش تولیدی تبدیل بشود.

خریدار یا فروشنده یک کالای معین. اتفاقا این جامعه سرمایه داری است که انسانها را به این شیوه استاندارد میکند و همه را با هم شبیه الگوهایی میکند که تقسیم کار اقتصادی بدست داده است. در این نظام ما نه انسانهایی معین با زاویه دید فردی خود به حیات، با روانشناسی و روحیات و عواطف خاص خودمان، بلکه اشغال کنندگان پستهای اقتصادی خاصی هستیم. ما واسطه های جاندار در مبادله کالاهای بیجانیم. ما را، حتی در روابط نزدیک شخصی و عاطفی با افراد دیگر در جامعه، در درجه اول با این مشخصه مان میشناسند. چکاره هستیم، قدرت خریدمان چیست، طبقه مان چیست، شغل مان چیست. بر مبنای این موقعیت اقتصادی، یعنی بر مبنای رابطه مان با کالاها، دسته بندی و قضاوت میشودیم. جامعه سرمایه داری مدل و قیافه زندگی هر یک از این دسته بندی ها را هم بدست داده است. چه میخوریم، چه میپوشیم، کجا زندگی میکنیم، از چه خوشحال میشویم، از چه میترسیم، رویا و کابوسمان چیست. سرمایه داری بدو هویت انسانی ما را سلب میکند و بعد خودش ما را با هویت های استاندارد اقتصادی که به ما الصاق کرده است به هم معرفی میکند. در مقابل، سوسیالیسم جامعه ای است که در آن انسان بر مقدرات اقتصادی خود غالب میشود. از چنگ قوانین کور اقتصادی رها میشود و خود آگاهانه فعالیت اقتصادی خود را تعریف میکند. تصمیم با انسانها است و نه با بازار و انباشت و ارزش اضافه. این، یعنی رهایی کل جامعه از قوانین کور اقتصادی، شرط رهایی فرد و اعاده انسانیت و خود ویژگی انسانی

در ۸ مارس

علیه حجاب، علیه آپارتاید جنسی، علیه نابرابری!
برابری بیقید و شرط زن و مرد همین امروز!
زنده باد آزادی زن!

پسوی 8 مارس روز جهانی زن

8

سکم بر زن موفق!

برابری زن و مرد همین امروز!

8 مارس اسام توت جنبش زنان است که جنبش آزادی و برابری را یک گام تعیین کننده، چوسرد انقلاب ایران باید چهره زنانه خود را به جهان نشان دهد. شاید باور این برای همه ای هنوز سخت است، اما میتوان در ایران به زنان دنیا لگو داد.

MARCH

حزبیت و انسانیت ...

شناسایی چپ سنتی سخت تر کرده است. اساساً، حزب دوره ی انتقالی از مارکسیسم انقلابی و چپ رادیکال به کمونیسم مارکس را هنوز کاملاً طی نکرده است، لذا در این دوره ی انتقالی، کمونیسم ایدئولوژیک و سنتی رادیکال، در شکلهای پیچیده ظاهراً مدرن تجسم پیدا خواهد کرد. حزب تا این دوره ی انتقالی را طی نکرده و قالب انسانی تنوری و در نتیجه ساختار مارکسی و مدرن خود را پیدا نکند هرگز نخواهد توانست به یک حزب سازمانده و رهبر جنبش و انقلاب آزادیخواهی و سوسیالیستی تبدیل بشود.

این تنوری که جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری بدلیل وجود ایژکتیو طبقه ی کارگر حتی قبل از زمان مارکس وجود داشته است و تا این طبقه و جامعه ی طبقاتی سرمایه داری وجود دارد جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری هم وجود خواهد داشت یک دیدگاه و گرایش "کارگر کارگریستی" و خط پنجی و اکونومیستی و حتی ایدئولوژیک است که ناشی از سلطه ی متدولوژی قانونمندی گرای اقتصادی و نگاه دکماتیک به دیدگاه اقتصادی مارکس است. یک گرایش فویرباخی از پراتیک طبقات است که جهان واقعیت را بعنوان جهان ابژه ها و بطور ایژکتیو می بیند. در حالیکه نگاه مارکس به جهان واقعیت انسانی و پراتیک طبقات و انسانها بطور سوپژکتیو است. بر مبنای متدولوژی سوپژکتیو مارکس این یک واقعیت غیر قابل انکار است که از بدو تولد جنبینی طبقه ی کارگر، جنبش کمونیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی تاریخی (ونه) انتزاعی و بعنوان یک کمونیسم مارکسی وجود داشته است و تا تاووم جامعه ی سرمایه داری نیز وجود خواهد داشت. ولی این به این مفهوم نیست که این جنبش اجتماعی کمونیسم، همواره بعنوان یک کمونیسم مارکسی و انسانی خواهد بود. چونکه در چنین صورتی ما نه نیازی به مارکس و نه نیازی به تنوری کمونیسم مارکس داشتیم (و این متد را محسن حکیمی بعنوان یک متد ضد کمونیستی هم اکنون دارد تنوریزه میکند و پرچم آنرا بدست گرفته است). طبقه ی کارگر یک طبقه ی تاریخی- اجتماعی است، لذا جنبش اجتماعی کمونیسم این طبقه نیز یک جنبش تاریخی- اجتماعی است و نگاه دگم و ایدئولوژیک به این طبقه و کمونیسم او یک نگاه ایژکتیو

و ضد مارکسی ست. مارکس بر مبنای متد سوپژکتیویسم خود، مانیفست کمونیست را نگاشت و در این اعلامیه ی جهانی طبقه ی کارگر نشان داد که کمونیسم بعنوان یک جنبش تاریخی- اجتماعی کلی دارای محتوا و شکلهای مختلفی است و در این نوشته مانیفست خود را بعنوان مانیفست طبقه کارگر کاملاً رشد یافته ی صنعت ماشینی اروپایی و در حد یک طبقه ی کامل و فراتر از مرحله جنبینی قبلی خود اعلام نمود. مارکس در این نوشته، کمونیسمهای زمان خود و قبل از زمان خود را بعنوان کمونیسمهای تخیلی و خرد بورژوایی ارزیابی نموده و دلیل شکست و نارسایی این نوع کمونیسمها را در وجود دوره ی جنبینی طبقه ی کارگر ارزیابی نمود و اعلام کرد که تمام کمونیسمهای انتقادی آندوره نماینده ی دوره ی جنبینی طبقه ی کارگر بودند، از جمله کمونیسم سن سیمون، آونن و غیره که از آنها بعنوان کمونیسم انتقادی- تخیلی اسم برد(البته مارکس حساب سوسیالیسمهای فنودالی و بورژوایی را از این نوع کمونیسم انتقادی و تخیلی جدا میکند و بترتیب از سوسیالیسمهای دوره ی خود بعنوان سوسیالیسم فنودالی ارتجاعی، بورژوایی محافظه کار و کمونیستی انتقادی - تخیلی نام میبرد). مارکس بویژه در مانیفست و دیگر آثارش متدی را بدست میدهد که این متد جنبش کمونیسم را یک جنبش تاریخی- اجتماعی اعلام میکند، نه یک جنبش ایدئولوژیک، اسطوره ای و غیرتاریخی. از نظر این متد، درست است که تا طبقه ی کارگر هست کمونیسم نیز هست، ولی این کمونیسم یک کمونیسم تاریخی است، نه یک کمونیسم انتزاعی و ایدئولوژیک: **"بدین ترتیب کمونیستها عملاً، با عزیمتین بخش احزاب کارگری همه کشورها و اما همیشه محرک جنبش به پیشند، و اما از لحاظ تنوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط، جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده ند."** طبق این متد سوپژکتیویستی مارکس، کمونیسم خود مارکس نیز یک کمونیسم قائم بذات نیست و نیاز به ارتقاء، تکامل، رشد و شفافیت دارد، هر چند رشد یافته ترین کمونیسم طبقه ی کارگر است. لذا این دیدگاه غلط است که کمونیسم کارگری بطور ایژکتیو همواره با وجود طبقه ی کارگر وجود دارد. جنبش کمونیسم بطور کلی بعنوان کسب قدرت از بورژوازی وجود دارد، منتهی، بعنوان یک جنبش صرفاً ضد سرمایه وجود دارد، نه بعنوان یک جنبش سوپژکتیو مارکسی و انسانی. چون در اینصورت نه نیازی به مارکس بود و نه منصور حکمت. تا طبقه ی کارگر هست جنبش طبقاتی خود را

بعنوان یک جنبش ضد سرمایه همواره نسبت به میزان رشد(کمی- کیفی) این طبقه دارد، منتهی شکل مارکسی این جنبش محتوای ضد طبقاتی یعنی انسانی دارد، نه صرفاً محتوای طبقاتی. لذا کمونیسم مارکسی مربوط به یک طبقه کارگر مدرن و پیشرفته ی اروپایی است که از دوره ی صنعت بزرگ در قرن نوزدهم تکوین پیدا کرده است. کمونیسم مارکس یک جنبش و گرایش اجتماعی و انسانی در درون طبقه ی کارگر است که طبق متد خود مارکس یک جنبش تاریخی و اجتماعی است. یعنی شکل و محتوای قائم بذات و ایدئولوژیک ندارد و نسبت به رشد طبقه ی کارگر یک جنبش کمونیستی متغیر است، البته با یک استراتژی انسانی ثابت و غیر متغیر: **"کلیه آن ایرادهائی را که بشیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می آورند، عیناً همانها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق می دهند. بهمان ترتیب برای وی(یعنی بورژوازی- خسرو دانش) الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش بطور کلی است."** (تاکید از من است-خ. د) مانیفست ص 17/ و همچنین در جای دیگری چنین مطرح میکند: **"بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی اش، اجتماعی از افراد پدید می آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است."** همان/ ص 21

طبق متدولوژی مارکس، کمونیسم از بطن مبارزه ی طبقاتی دو طبقه ی اصلی جامعه نضج گرفته و بیرون آمده است، ولی بعنوان یک جنبش سوپژکتیو ماهیتاً یک جنبش ضد طبقاتی است و هرچه طبقه ی کارگر رشد یافته تر میشود خصلت ضد طبقاتی جنبش کمونیستی اش بیشتر و عمیقتر و علمی تر میشود. البته با یاد آوری این نکته که این نظر بر مبنای متد تنوری مراحل و پروسه ی طبیعی و تکاملی طرح نمیشود و بستگی کامل به پراتیک فکری و عملی جنبش کمونیسم کارگری دارد، وگرنه گفتن اینکه طبقه ی کارگر قرن و بیست و یکم خیلی مدرن است بهمراه خود هیچ دستاوردی را برای حزب نمیآورد و نیاز به پراتیک فکری و عملی خستگی ناپذیر دارد. با این اوصاف، حزب کمونیست کارگری از بطن مبارزه ی طبقاتی طبقه ی کارگر ایران نضج گرفته است و از این لحاظ یک حزب محصول مبارزه ی طبقاتی است، اما بعنوان یک حزب دارای تنوری، برنامه و مصوبات صرفاً طبقاتی نیست، بلکه از این لحاظ شدیداً یک جنبش انسانی و ضد طبقاتی است.

رفیق حمید تقوایی در سمینار حزبیت خود وقتی میگوید حزب ما یک حزب طبقاتی است هدفش توجیه دیسپلین حزبی مورد نظر خود و مرزبندی با لیبرالیسم و انحلال حزبی است. این نیت در حالت انتزاعی یک موضع ایده آل و بقصد خیر است، ولی با توجه به سیر تاریخی جنبش کمونیسم و سرنوشت آن، این بحث بهیچ وجه بحث پیشرونده و پراتیکی و سوپژکتیویستی نیست. حزب را بیست سال به عقب میبرد، هرچند بطور خیلی واقعی تر یکصد سال، یعنی به دوره ی **حزب سائترالیسم دمکراتیک بلشویسم** رفیق حمید تقوایی در واقع با این بحث اش دچار دو نوع لغزش به چپ رادیکال سنتی میشود. از یک طرف این بحث نمیتواند به نیاز حزب اجتماعی، مدرن و باز منصور حکمت و کلا نیاز حزبی کمونیسم مارکس دوره ی اوایل قرن بیست و یکم و قرن دوره ی انقلاب تکنولوژی انفورماتیک و تکنولوژی ارتباطات پاسخ دهد. در دوره ای که دنیا ی انسانی به یک دهکده ی جهانی تبدیل شده و هیچ لزومی در کاربرد یک حزب مخفی لنینی نیست و این نوع ساختار حزبی اکنون بیشتر بدر یک کمونیسم چپ رادیکال ایدئولوژیک میخورد تا یک حزب مدرن و اجتماعی و انسانی مارکسی و حکمتی. دیسپلین و انطباق موجود در حزب لنینی با ساختار سائترالیسم دمکراتیک نمیتواند نیاز یک کمونیسم تحول یافته ی مدرن با شخصیتها و چهره های سوپژکتیو کمونیستی را جواب داده و نیازهای مدرن نسل کمونیست پساجنگ سردی را برآورده سازد. یعنی تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات کاملاً زمینه را برای یک حزب علنی (البته با رعایت جنبه های امنیتی و مرزبندی با موضع انحلال طلبانه ی حزبی) و باز و مدرن و اجتماعی کاملاً هموار کرده است و دوما سمینار حزبیت رفیق تقوایی کلا حزبیت را فقط در یکسری قوانین دیسپلینی و انطباقی تعریف میکند، نه یک پراتیک سوپژکتیو کمونیستی مدرن. چون درکش از حزب یک درک ابزاری ست، نه یک سیستم پراتیک کمونیستی مدرن. یعنی بحث حزبیت رفیق حمید تقوایی حزبیت را بعنوان یک سیستم ابزاری منضبط و دارای مرکزیت دمکراتیک برای تصرف قدرت سیاسی تعریف میکند، غافل از اینکه امروزه، در این دنیای متحول یافته ی فرا ایدئولوژیک، مرکزیت دمکراتیک از حوزه ی کمونیسم انسانی مارکس و حکمت بالجبر خارج میشود و وارد حوزه ی چپ رادیکال

حزبیت و انسانیت ...

فرقه ای و سنتی میشود و بخاطر همین است که بتدریج چپ رادیکال سنتی در قالب بلشویسم و تروتسکیسم بتدریج در مقابل حزب بازسازی تئوریک کرده و زمینه ی یک جنگ سنتی و ایدئولوژیک را با حزب منصور حکمت فراهم میکند (که شعارزنان زحمتکش در هشت مارس یکی از نمونه های این حرکت است). بتدریج لشکر شکست خورده ی سوسیالیسم خلقی و چپ سنتی با شکلهای جدید خود مثل **چپ ضد اینترنتی** یا **شکل سازمانی سانتراالیسم دمکراتیک خود** مثل قارچ از زمین میروید و سرنوشت احتمالی آینده ی حزب را رقم میزند. انضباط حزبی یکی از اجزاء پراتیک حزب مارکسی و مدرن انسانی ست و چنانچه باعث محور چهره های سوبژکتیو، خلاق و سیاستمدارحزب بشود، حزب را به سطح یک ابزار سنتی در جهت نفی و دفع نسل کمونیست مدرن و غیر ایدئولوژیک جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری در جهان مدرن امروزی عدول خواهد داد. دیسیپلین حزبی و حزب آهنین **بطور در خود هیچ** ارزش انسانی و کمونیستی برای ما کمونیستهای مارکسی و حکمتی ندارد و **این چپ رادیکال سنتی است که در صدد اسطوره سازی دوباره از استانداردها و سنتهای مبارزاتی فرقه ای و غیر اجتماعی بر آمده است. بحث حزبیت حمید چیز تازه ای برای گسترش حزب اجتماعی، مدرن و باز منصور حکمت ندارد و در نهایت تبدیل حزبیت بعنوان یک پراتیک کمونیستی مدرن به یک ابزار سنتی تسخیر قدرت سیاسی ست، که اینهم در جای خود عملاً تبدیل حزب تسخیر قدرت سیاسی به یک حزب تبلیغاتی و ترویجی چپ رادیکال سنتی چیز دیگری را به ارمغان نخواهد آورد. تئوری حزبیت، تبدیل چهره های خلاق و مدرن کمونیست به پیچ و مهره ی مطیع یک حزب ابزاری رادیکال است. در نتیجه تئوری "حزب ما یک حزب طبقاتی است" در نهایت توجیه یک حزب لنینی با ساختار سانتراالیسم دمکراتیک برای ایجاد یک حزب منقبض جهت تبدیل نسل رهبران عملی جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری به نسل پیچ و مهره های ابزاری ست. منصور حکمت چنین جهتی را برای حزب تجویز نکرده بود، بلکه درست جهت خلاف آنرا یعنی ایجاد یک حزب اجتماعی بزرگ کمونیستی میلیتانت که بتواند تبدیل به حزبی صد هزار نفری بشود نه یک حزب در اقلیت**

سنتی رادیکال، حزبی بزرگی که بتواند حزب مدرن انواع فراکسیونهای کمونیستی شود، نه اینکه تحمل حتی یک فراکسیون "اتحاد کمونیسم کارگری" را نداشته باشد و بجای یک اساسنامه ی رفیقانه، یک زندان نامه برای انحلال آن تدوین کند.

آخرین و مهمترین مسئله در رابطه با بحث حزبیت این است که حزب انگار بطور تاریخی دوره پساجنگ سردی را از سر نگذرانده است و در متن تحولات آن نبوده است. نتیجتاً حزبی که در روند و مسیر فکری و تاریخی جهانی که در آن بسر میبرد نباشد همین میشود. منصور حکمت در تفاوتهای ما و دیگر بحثهای اخیرش اکیدا تاکید میکند که حزب باید به جنگ آراء حاکم ایندوره برود. طبق متد مارکس از آنجا که کمونیسم یک جنبش تاریخی و اجتماعی ست باید تئوری کمونیسم خود را از برخورد و نقد فعال آراء حاکم جامعه تولید و باز تولید کند، وگرنه نخواهد توانست بمثابه یک جنبش اجتماعی بخود هویت فکری بروز شده بدهد. تئوری "حزب مصوبات" آنچنان از طرف حزب عمده و غیر واقعی شد که کلا حزب را از نقد آراء حاکم و مسیر زنده ی فکری جهان و جامعه بدور نگاه داشت. بطوریکه هم اکنون من دیگر در این حزب، سنتهای خلاق منصور حکمت را در نقد تئوریهای زمانه ی خود کاملاً امری فراموش شده میبینم و حزب تبدیل شده است به حزب مصوبات. مصوبه پشت سر مصوبه تصویب میشود، بدون اینکه کوچکترین تأثیری در پیشرفت حزب داشته باشند. و یا حزب اگر متد درست از شناخت "ایدئولوژی" و رژیمهای ایدئولوژیک داشت تاکتیک بسیار مناسبتری میتوانست نسبت به سرنوشت و مدت دوام این رژیم بدست دهد.

تئوری "حزب ما طبقاتی است" دقیقاً دستاویزی ست برای ابزاری کردن حزب و در نتیجه نفی ساختار انسانی و مدرن حزب. تئوری "حزب طبقاتی" درست گرایشی ست مخالف گرایش منصور حکمت در مورد حزب اجتماعی و سیاسی بزرگ کمونیستی که در صدد است حزب را به حزبی با ساختار ایدئولوژیک و غیر مدرن تبدیل کرده و تلاشی ست در مقابل حرکت جدید کمونیستی داخل حزب برای ساختن حزب مارکسی با ساختار مدرن و غیر ایدئولوژیک. بعد از اینهمه تلاشهای تئوریک منصور حکمت در تدوین تئوری جنبشهای اجتماعی و تئوری انسانی بودن اساس سوسیالیسم و حزب انسانی مکمل این تئوریها، رفیق حمید تقوایی با تئوری "حزب طبقاتی"

عملاً جنبش کمونیسم کارگری را دوباره به دوره ی چپ رادیکال و در بهترین حالت مارکسیسم انقلابی رجعت میدهد و این چرخشی است بیست سال به عقب. چرا گفتن اینکه حزب ما و جنبش ما، حزب و جنبشی است انسانی اینقدر سخت بنظر میرسد، ولی رجعت به بحثهای دوره چپ رادیکال سنتی اینقدر آسان مینماید؟ دلیل این امر فقط بخاطر این است که سمینار "حزبیت"، برآیند و در نتیجه تکمیل کردن قالب تئوریک ساختار حاکم در حزب در شرایط کنونی ست که بر مبنای خط چپ رادیکال سنتی ظاهراً مدرن حرکت میکند. تئوری اینکه "حزب، جامعه نیست" نیز تکمیل کننده ی این ساختار سنتی در تمامیت آن است. مگر تئوری "حزب اجتماعی" منصور حکمت بخاطر این نبود که حزب را از یک حزب مریخی و ایدئولوژیک به حزبی که با چفت شدن با سوخت و ساز جامعه به یک حزب اجتماعی و زمینی و انسانی تبدیل شود. مگر بحث "حزب و جامعه" منصور حکمت بخاطر این نبود که حزب را از یک خصلت ابزاری در آورده و به حزبی در حالت حضور در جامعه و نزدیک به آن تبدیل کند. سمینار "حزبیت" در واقع بحث "حزب و جامعه" منصور حکمت را به بحث "حزب و ابزار" و "حزب و دیسیپلین"، "حزب سانتراالیسم دمکراتیک" و "حزب و انقلاب" دوره ی چپ رادیکال تبدیل میکند. این درست است که حزب کمونیستی عیناً یک جامعه ی کمونیستی در شرایط متعارف نیست، ولی نمودی از یک پراتیک کمونیستی و انسانی با جامعه ی کمونیستی در یک شرایط غیر متعارف یعنی فعال است. نمودی از یک جامعه ی کمونیستی و ساختار اجتماعی آن است. پراتیک کمونیستی یک فرایند اجتماعی و انسانی فعال و اکتیو است، لذا حزب کمونیستی هم نمودی از یک جامعه ی کمونیستی منسجم و فعال در حالت مبارزه با جامعه ی بورژوازی ست.

در این قسمت بحث بر سر ساختار ایدئولوژیک حزب است و شرایط مبارزه با آن و در کل تدوین تئوری حزبیت مارکسی و شرایط حزب در داخل کشور و در کل راهها و عناصر تبدیل شدن به یک حزب مارکسی تصرف قدرت سیاسی.

پراتیک انسانی یعنی عملاً یک جامعه ی کمونیستی با تمام حقوق انسانی کمونیستی. حزب بمعنی پراتیک انسانی و کمونیستی یعنی متحقق شدن یک فرایند اجتماعی. چپ رادیکال

سنتی از آنجا که واقعتهای اجتماعی را بعنوان ابژه و بطور ابژکتیو (یعنی مرده و غیر زنده) میبیند در نتیجه حزب را نیز بعنوان ابزار، یعنی بطور حزب ابژکتیو کمونیستی میبیند. با این اوصاف "حزبیت" رفیق حمید تقوایی یک حزبیت سوبژکتیو کمونیستی نیست، بلکه یک حزب ابژکتیو است که دیسیپلین موجود در آن گرایش به محدود کردن حقوق انسانی فرد حزبی دارد. این تحلیلی بر مبنای متدولوژی مارکس از پراتیک انسانی است که متأسفانه حزب تاکنون نتوانسته است این متد را تئوریزه کرده و به بحثهای خود تعمیم دهد. بحثهای اخیر منصور حکمت عملاً بر مبنای متد سوبژکتیویسم مارکس است و وظیفه ما بود که آنرا تعمیم بدهیم. مهمترین حرکت منصور حکمت آخرین بحثهای او تحت عنوان "حزب و قدرت سیاسی"، "حزب و جامعه" و غیره بود که هدف این بحثها جدا از نقد جونوریسم چپ رادیکال و سنتی، نیل به متد جدیدی بود که در نظر داشت بورژوازی را در زمین خودش شکست بدهد. منصور حکمت مطرح کرد که بدون کاربست چنین متدی نمیتوان به حزب رهبر و سازمانده تبدیل شده و قدرت سیاسی را از بورژوازی گرفت و به سوسیالیسم رسید. از نظر وی حزب کمونیست کارگری باید یک حزب اجتماعی بشود، حتی صریحاً میگوید مثل حزب توده با حذف محتوای راست آن. آخرین متد منصور حکمت تلاش در این راستا بود. تلاش در ساختن حزبی کمونیستی و اجتماعی که بتواند بورژوازی را در زمین خودش شکست بدهد، چون از نظر منصور حکمت شرایط سرمایه داری دوره ی اوایل قرن بیست و یکم شرایطی ست که براحتی نمیشود از طریق مکانیسم متعارف و کلاسیک انقلاب، قدرت سیاسی را از بورژوازی گرفت و به یقین بورژوازی با توجه به امکانات میدیا، میلیتاریسم، ماشین مهندسی افکار و "تغییر صورت مسئله" هرگز براحتی این امکان را به کمونیستها نخواهد داد تا قدرت سیاسی را به سهولت از بورژوازی گرفته و انقلاب اکثریت دیگری را متحقق کنند. این بزرگترین و عمده ترین نقطه ی گرهی حزب ماست. لذا تنها راه اصلی تداوم کمونیسم منصور حکمت تداوم بخشیدن به آخرین بحثهای اوست. و این بحث تنها در جهت ساختن حزب رهبر و سازمانده میتواند تداوم یابد. رگه ی خط چپ رادیکال حاکم در حزب بجای نیرو گذاشتن در این راستا هنوز مسرور و مست شانزده ← صفحه ۷

حزبیت و انسانیت ...

آذر(که بجای خود مایه ی دلگرمی ست) و جنبش کارگری ست که قادر نیست مطالبه ی افزایش حداقل حقوقها به سطح پانصد هزار تومان را به پیش ببرد. مسرور دویست تا کارگر اخراجی ست که توسط نهادهای بورژوازی بازي داده میشود و طبقه کارگر ایران در کل به کمک آن نمیباید. یعنی نمیتواند بیاید. فقر و تهديد به بيكاري و گرسنگي خانواده های کارگری و غیر کارگری یک فضای محافظه کارانه ایران بوجود آورده است که هرگونه جسارت انقلابی و همیاری طبقاتی را از طبقه ی کارگر ایران گرفته و این فضا و شرایط مهمترین عامل عدم تکوین یک جنبش کارگری و طبقاتی سراسری ست، درست برخلاف شرایط قبل از قیام پنجاه و هفت. طبقه ی کارگر و دیگر اقشار جامعه زمانی به یک جنبش سراسری و گسترده دست میزند که از تامین دو سه ماه آینده ی مالی خانواده ی خود مطمئن بوده و بویژه به یک حزب قدرتمند اجتماعی تکیه کرده باشد.

جامعه ی ایران هنوز دارد دوره ی جنبی چپ را در یک فضای زیر خط فقر و گرسنگی توأم با شرایط تهديد به فقر و گرسنگی از جانب بورژوازی میگذراند، آنهم با توجه به شکست اپوزیسیون پرو غرب، بدلیل شکست امریکا در عراق، سپری میکند و ما داریم از شرایط یک گام مانده به تسخیر قدرت سیاسی و عروج چپ در جامعه صحبت میکنیم. این درست است که دو آلترناتیو بورژوازی دیگر (دوم خرداد و پرو غرب) در جامعه شکست خورده اند و آلترناتیو چپ در جامعه تنها گزینه ی مردم هست. ولی این گزینه و آلترناتیو دارد مرحله ی جنبی خود را طی میکند، آنهم با توجه به وجود ویژه گیهای خاص خودش. اگر انتخابات اخیر شوراها و خبرگان و انتخابات دوره ای مجلس شکست میخورد و از جانب مردم تحریم و مورد تعرض قرار میگرفت، میشد کاملا تحلیل داد که چپ در جامعه عروج کرده و بعنوان یک جنبش کمونیستی اکثریت به تسخیر قدرت سیاسی نزدیک شده است. این چنین نشد و اکثریت واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند، آنهم بعد از شانزده آذر سرخ که باید برای توده های مردم سرمشق بزرگی میشد. شرکت مردم در انتخابات (حتی با در نظر گرفتن بزرگنمایی تبلیغات دروغ رسانه های رژیم) نشان داد که رژیم اولاً موفق شده است به یک فضای ناسیونالیستی عظمت طلب ایرانی در جامعه از

طریق شعار "انرژی هسته ای حق مسلم ماست" دامن بزند و بدنبال ترتیب دادن جشن بزرگ نیل رژیم به تکنولوژی ساخت انرژی هسته ای باشد و از طرف دیگر سناریوی سیاه موجود در عراق و شکست استراتژیستهای دولت امریکا در پروژه ی عراق شدیداً به این فضا کمک کرده و باعث شکست و حاشیه ای شدن اپوزیسیون پرو غرب در جامعه گردید. در واقع هم اکنون دو نوع جنبش شدیداً متضاد در جامعه ایران وجود آمده است و جامعه حول آن قطب بندی میشود. جنبش ناسیونالیستی عظمت طلب ایرانی (که از سناریوی سیاه نوع عراقی هراسان است و به این دلیل از جنبش سرنوشتی رژیم اسلامی فعلاً منصرف شده) و جنبش در حالت جنبی چپ کمونیستی مدرن.

چپ رادیکال حاکم در خط رهبری حزب در حال حاضر، در شکل چند ایراد اساسی تجسم یافته و حزب را بدوره ی مارکسیسم انقلابی و حتی عقبتر از آن (بلشویسم) عدول داده است. اولاً چرخیدن چپ به جامعه را میبندد، منتهی در آن غلو کرده و آنرا در شکل آخرین گام نزدیک بقدرت سیاسی بزرگنمایی میکند. نقطه ضعفهای ایندوره ی چرخش به چپ جامعه را نمیبندد. جنبش ناسیونالیستی عظمت طلب ایرانی را که از طرف رژیم حول حق انرژی هسته ای دامن زده نمیبندد و صرفاً چرخش بچپ جامعه را در شکل غلو شده ی آن میبندد. دوماً با سمینار "حزبیت" خود در قبال فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، هرچه بیشتر از حزبیت اجتماعی و مدرن منصور حکمت فاصله گرفته و تئوری چپ رادیکال (مارکسیسم انقلابی) در شکل حزبیته مشابه حزب لنینی با ساختار سانترالیزم دمکراتیک را آلترناتیو حزبیت مارکسی با ساختار مدرن و خصلت سوپرکتیو فراکسیون قرار میدهد که این حزبیت هر چند تا بحال در شکل تمام شده ی آن ارائه نشده، ولی عناصر و محورهای مهم و اساسی آن در بحثهای مختلف ارائه شده است. با توجه به اوضاع سیاسی جامعه و چرخش بچپ آن و نقطه ضعفهای موجود در این اوضاع، تا زمانیکه تحولاتی اساسی در حزب صورت نگیرد محال است حزب بتواند به حزب سازمانده و رهبر انقلاب کارگری تبدیل بشود. با شمردن این نقطه ضعفها بنوعی نیز توأم میشود آلترناتیو حزبیت مارکسی را در این شرایط از طرف فراکسیون حدوداً بشرح ذیل ارائه داد:

1- حزبیت مارکسی، در درجه ی اول

یک پراتیک کمونیستی است، نه سازمانی مکانیکی متشکل از افراد کمونیست. پراتیکی که از متن پراتیک جنبش اجتماعی و گسترده ی کمونیسم کارگری سر بر آورده تا خود را بعنوان یک پراتیک منسجم، آگاه و انقلابی سازماندهی کرده و بعنوان یک حزب سازمانده و رهبر، با تسخیر قدرت سیاسی از بورژوازی، انقلاب سوسیالیستی را رهبری کند. حزبیت مارکسی، یک حرکت مکانیکی یا ایدئولوژیکی از بیرون جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری نیست، بلکه پراتیک حزبیت یافته ی رهبران عملی و آگاه جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری ست. پراتیک کمونیستی، طبق مند مارکس بطور سوپرکتیو است نه ایژکتیو. لذا طبق این مند پراتیک کمونیستی شامل تئوری و عمل کمونیستی ست و در این نوع کمونیسم، تعریف تئوری جدا از پراتیک امری اسکولاستیک و ملانقطی ست، لذا از این نظر تئوری جدا از پراتیک قابل تعریف نیست و بعنوان بخشی از پراتیک کمونیستی تحلیل میشود، چون در جای خود میتواند امری پیش برنده و دخیل در سرنوشت انسانی و مبارزه ی جنبشهای اجتماعی باشد. تعریف حزبیت مارکسی بعنوان پراتیک منسجم کمونیستی در تقابل با هر تعریف غیر پراتیکی ست و ترسیم آن بعنوان حرکتی بغیر از این، مغایر با متدولوژی کمونیسم مارکس است. تعاریفی مثل حزب متشکل از روشنفکران بریده از طبقه ی خود و ناقل و حامل آگاهی کمونیستی به درون طبقه، حزب مخفی یا بعنوان حزب ابزاری دارای دیسپلین آهنین و در کل هر تعریف ایدئولوژیکی و سنتی در چهارچوب تعریف مارکسی از حزبیت نمیگنجد.

2- حزبیت مارکسی، یک حزبیت تاریخی و غیر انتزاعی ست. لذا گرایش یا رویکردی که جنبش کمونیسم کارگری یا کمونیسم مارکسی را بعنوان یک جنبش همواره موجود بشرط موجودیت طبقاتی طبقه ی کارگر میداند تعریفی ایژکتیو و غیر مارکسی از جنبش کمونیسم کارگری است. طبق مند کمونیسم مارکس، جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش خود ویژه و آگاهانه است که بعد از تکوین طبقه ی کارگر بعنوان یک طبقه ی متولد یافته از صنعت بزرگ در قرن نوزدهم بوجود آمده و توسط کمونیسم مارکس نمایندگی شده است. تاریخی بودن حزبیت مارکسی مفهوم دیگری نیز دارد و آن این است که این حزبیت دارای پراتیک فکری و عملی قائم بذات و انتزاعی نیست و در حین اثباتگرایی اولیه ی مارکس، هویت

فکری و عملی بعدی خود را در جدال با آراء حاکم زمان مربوط به موجودیت خود، تولید و باز تولید میکند. پراتیک حزبیت مارکسی بدون چنین تولید و باز تولیدی، آنرا از چهارچوب کمونیسم مارکسی بیرون آورده و به یک نوع کمونیسم انتزاعی و غیر تاریخی تبدیل میکند.

3- حزبیت مارکسی یک حزبیت اجتماعی است، نه یک حزبیت فرقه ای و یا ایدئولوژیکی. اجتماعی بودن حزبیت مارکسی و کمونیسم کارگری از چند بعد قابل تعریف است: الف- حزبیت کمونیستی از آنجهت حزبیتی اجتماعی است که خصلتی انسانی دارد. خصلت یا بعد اجتماعی همان خصلت انسانی و یا نوع انسانی است، لذا حزبیت مارکسی یا کمونیسم کارگری نماینده ی فکری- عملی منافع نوع انسانی یا منافع انسانیت طبقه ی کارگر است. از این جهت جنبش کمونیسم کارگری یا کمونیسم مارکسی جنبش نقد انسانی طبقه ی کارگر از سرمایه است. لذا هر تعریف محدود از حزبیت کمونیسم کارگری و مارکسی تحت هر عنوانی یا ترمی که خصلت انسانی حزب را بزیر سوال ببرد تعریفی سنتی و غیر مارکسی از حزبیت است. ب- حزبیت کمونیستی یا مارکسی از آن جهت یک حزبیت اجتماعی است که در سوخت و ساز جامعه حضور کامل دارد و با این حضور اجتماعی مکانیسمهای اجتماعی قدرت را تسخیر میکند. هر تعریف محدود از حضور اجتماعی حزبیت مارکسی، تعریفی ایدئولوژیکی مربوط به چپ سنتی ست. حزبیت کمونیسم کارگری و مارکسی باید در سرنوشت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی (و خلاصه سرنوشت کلی) جامعه حضوری مستمر داشته و از طریق این حضور خود را به حزب اجتماعی تبدیل کند. ج- حزبیت مارکسی برای اینکه بتواند انقلاب را رهبری کند باید نماینده ی مطالبات مترقی دیگر اقشار و جنبشهای اجتماعی جامعه باشد.

4- حزبیت مارکسی حزبیت شخصیتهاست. از آنجا که استراتژی کمونیسم مارکس، راهی فردیت انسانی از هر گونه اسارت طبقاتی و یا اسارت کلکتیویسم کمونیسم سنتی یا جامعیت سرکوب کننده فردیت انسانی است و همچنین در حرکت متحول جامعه نقش ویژه ای به پراتیک شخصیتها و افراد میدهد، لذا حزبیت شخصیتهاست. از نظر کمونیسم مارکس این نقش، انحلال طلبانه و ضد حزبی نیست، بلکه نقشی سوپرکتیو و خلاق است. با این اوصاف،

حزبیت و انسانیت ...

محدود کردن این نقش تحت هر بهانه و ترمی مربوط به کمونیسم مارکس نیست. لذا تعریف ابزارگونه و غیر سوپرکتیو از نقش شخصیت در حزب و یا محدود کردن آن توسط دیسیپلین یا مکانیسمهای حزبی که عاملی در جهت اسارت خلاقیت افراد در دالانهای انتظار یا مخفی حزبی بشود، یک عمل ایدئولوژیک و سنتی مربوط به گرایش کمونیسم غیر مارکسیست در حزبیت مارکسیست و بهیچوجه نباید نافی وظایف متعارف و دیسیپلین حزبی بشود. و از طرف دیگر باید ساختارهای حزبی طوری تنظیم بشود که ارگانها و اتوریته ها نتوانند مانع بروز و رشد خلاقیتهای فردی و جمعی شوند. صرف تئوری تعریف شخصیتهای حزبی بعنوان نمایندگان و اجراء کنندگان خط رهبری حزب و مصوبات حزبی منفذهای زیادی برای محدود کردن خلاقیتهای فردی باقی میگذارد.

5- حزبیت مارکسی حزبی مدرن و باز است. منظور از مدرن بودن حزب میتواند بحثها و در نتیجه تعریفهای زیادی را بوجود بیاورد و تعریف مدرنیسم حزبی باید کاملا بر حسب ملاکهای صحیح و تئوریک استاندارد باشد. اولاً این تعریف قبل

از همه چیز باید شامل درک درست و کمونیستی از مدرنیسم بعنوان یک افق اجتماعی و خط سیاسی باشد و سپس به یک تعریف سازمانی از مدرنیسم تعمیم داده شود. اصولاً مدرنیسم بعنوان یک افق اجتماعی و گرایش سیاسی بمعنی نگرش واقعی و انتقادی بمسائل و واقعیتهای اجتماعی و انسانی در تقابل با ایدئولوژیسم یا نگرش سنتی مفهوم پیدا میکند و کاربست مدرنیسم در شکل سازمانی هم درمحو ساختارهای ایدئولوژیک و سنتی و در نتیجه ایجاد ساختارهای انتقادی در حزب مفهوم مییابد. این تحول کاملاً عملی است و میشود با رواج روابط واقعی و انتقادی در حزب، بتدریج بقایای ساختار ایدئولوژیک را در حزب متلاشی کرد و یا با تدوین اساسنامه مدرنیسم سازمانی مانع هر گونه رابطه ی ایدئولوژیک در حزب شد. این اساسنامه باید هر چه زودتر تدوین شده و بزودی بتصویب برسد.

با توجه به مسائل فوق الذکر و متد مارکسی، **حزبیت با ساختار سازمانی سانترالیسم دموکراتیک و حزبی با ساختار مدرن نیست، بلکه ساختاری کاملاً بسته و منقبض دموکراتیک است.** از طرف دیگر خود وجود چنین ترمی، کمونیسم مارکسی و کارگری را بدهکار دموکراسی بورژوازی میکند و از استقلال سیاسی کمونیسم کارگری میکاهد. این ساختار صرفاً به عده ای

از رهبران حزبی، برای مدت مشخصی وکالت بورژوازی میدهد و در این دوره حق هیچگونه تداخل و نقد کمونیستی رهبران را ندارد و باید شدیداً مطیع دیسیپلین حزبی باشد. در واقع در این عصر از ادعای خود بورژوازی نیز عقب تر است.

6-حزبیت مارکسی و کمونیسم کارگری حزبیتهای علنی است. حزبیت اجتماعی بدلیل اینکه فعالیت سیاسی ماهیتاً علنی است باید در جاهاییکه به حزبیت ضربه وارد نمیشود و مسائل امنیتی رعایت میشود، علنی باشد. دومین دلیل علنی شدن نشستهای حزبی (بدون هرگونه گرایش انحلال طلبانه و ضد امنیتی) این است که در معرض دید توده های مردم باشد. این دیدگاه بهیچوجه گرایش پوپولیستی نیست، بلکه یک گرایش اجتماعی و باز است. جدا از این مسائل حزبیت مارکسی، بحث مخفی و نشریه ی داخلی ندارد و چنین سنتهایی از آن چپ سنتی رادیکال است.

6- مهمترین مسئله در حزبیت مارکسی نوع و چگونگی آرایش سازمانی رهبری است. رهبریت فردی در حزبیت با ساختار و روابط مسلط ایدئولوژیک و سنتی کاملاً مضر بوده و به حقوق و اختیارات گسترده لیدر حزب منجر میشود. و عکس آن نیز صادق است. یعنی در یک حزبیت با ساختار سازمانی مدرن، آرایش

رهبری جمعی یک حرکت سنتی و باز دارنده در حزب است و نوعی گرایش غیر مدرن است. میشود از آرایش رهبری جمعی بعنوان یک آرایش انتقالی از حزبیت غیر مدرن به حزبیت مدرن یا در دوره های نشئت حزبی استفاده نمود، ولی رویهمرفته یک گرایش کلکتیو و جامعیت گرایی کمونیسم سنتی است. اصولاً رهبری فردی یک رهبری مدرن است، چنانچه حزبیتهای با ساختار مدرن داشته باشیم.

7- حزبیت مارکسی، باید دارای یک ارگان و نشریه ی تئوریک- سیاسی فعال باشد و گرایشهای درون حزبی را منعکس کرده و علاوه بر آن بتواند نقش تسخیر عرصه ی فکری تئوریک جامعه را بعنوان یکی از مکانیسمهای اجتماعی تسخیر قدرت بازی کند. حزبیت بدون چنین ارگان فعالی، تبدیل حزبیت کمونیستی به حزبیت عادی کارگری است. چون تمام کارهای حزب دسترسی به انجمن مارکس ندارند. حزبیت بدون تئوری کمونیستی (در شکل افراد) در نهایت تبدیل به حزب مصوبات صرف بدون پار کمونیستی میشود و در ضمن به یک حزبیت دنباله رو حوادث تبدیل میگردد.

این بحث ادامه دارد.

فقط بخاطر این خصلت جهانی، بلکه از دیدگاه تاریخ ایران نیز برای زنان و جنبش آزادیخواهی در ایران حائز اهمیت است. اولین مقاومت و اعتراض علیه رژیم و سرکوب اسلامی در روز ۸ مارس ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. ۸ مارس در تاریخ جنبش آزادیخواهی ایران و جنبش آزادی بین المللی زنان بعنوان یک روز مهم مقاومت و اعتراض ثبت است.

روز ۸ مارس را باید با شکوه بسیار برگزار کنیم. تجمع کنیم، تظاهرات کنیم، و با صدای رسا فریاد زنیم که ستم بر زن موقوف! نابرابری و تبعیض علیه زنان باید پایان یابد! نه به حجاب! نه به آپارتاید جنسی! زنده باد آزادی زن! این پیام جنبش آزادی زن است. این مطالبه جنبش آزادی زن است. در این روز باید بکوشیم که با برداشتن حجاب از سر و با شکستن دیوار آپارتاید جنسی این ارکان پایه ای رژیم اسلامی را به لرزه درآوریم. بیاییم در این روز اعلام کنیم که تا دستیابی به این مطالبات، تا برقراری آزادی و برابری کامل زنان از پا نخواهیم نشست. به راستی که آزادی زن معیار آزادی جامعه است.

ستم بر زن موقوف! زنده باد آزادی زن!

نه به حجاب! نه به آپارتاید جنسی!

به سازمان آزادی زن ببیند!

۸ فوریه ۲۰۰۷

یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری را بخوانید!

پیام آنرماجی ... از ص ۱ انزجار خود از تبعیض جنسی، از خشونت بر زنان، از انقیاد و نابرابری زنان را اعلام میکنند. بیش از دو قرن است که بشریت آزادیخواه و برابری طلب برای رهایی زن مبارزه میکند و در این راه دستاوردهای با ارزشی داشته است. علیرغم این مبارزات زنان در سراسر جهان از نابرابری رنج میبرند. در بخش وسیعی از جهان زنان از ابتدایی ترین حقوق نیز محرومند و قوانین قرون وسطایی و ارزشها و سنن مذهبی، عقب مانده و ارتجاعی بر سرنوشته شان حکم میراند. به همین خاطر مدافعین حقوق زن در این روز در سراسر جهان تجمع میکنند تا بر هدف و خواست خود تاکید کنند، تا به جهانیان اعلام کنند که تا زنان آزاد نشوند، جهان آزاد نیست.

جنبش آزادی زن در ایران نزدیک به سه دهه است که برای حقوق ابتدایی زنان مبارزه میکند. این جنبش تحت یک نظام تا پوست و استخوان زن ستیز، تحت قوانین قرون وسطایی مردسالارانه و تحت عقب مانده ترین ارزشها و فرهنگ زن ستیز اسلامی اسیر است و یک مقاومت قهرمانانه را علیه این بردگی مسلم جنسی سازمان داده است. این جنبش طی این مقاومت تاریخی بسیار قوی و گسترده شده است. جنبش آزادی زن اینک به یک رکن مهم و تعیین کننده در جنبش عمومی مردم برای رهایی از این جهنم اسلامی سرمایه تبدیل شده است. این جنبش می رود تا تولد زن آزادیخواه، مستقل، برابر و مدرن را در ایران اعلام کند. خصوصیات این زن نوین هم اکنون در میان نسل جوان به روشنی عیان است.

روز ۸ مارس جایگاه مهمی در مبارزه ما برای آزادی و برابری دارد. این روز سمبل آزادیخواهی و برابری طلبی زنان است. یک سنت و روز تاریخی مهم در تاریخ آزادیخواهی بین المللی است. این روز، نه

تحلیلی از پلنوم ۲۷ ...

چه خواهد گذشت.

دیگر عضو دفتر سیاسی نیستیم، از اولین دفتر سیاسی حزب که بعد از کنگره اول، ۱۳ سال پیش، تشکیل شد عضو دفتر سیاسی بوده ام. دیگر نیستیم. چرا ۲۹ نفر از اعضای کمیته مرکزی تصمیم گرفتند بنیانگذاران فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، علی جوادی، سیاوش دانشور، نسرین رمضانعلی و همارجمند و من را از دفتر سیاسی کنار بگذارند؟ به این سوال باید پاسخ گفت. این یک تحول مهم و یک چرخش تعیین کننده در حزب کمونیست کارگری ایران است و باید تحلیل شود.

انتخابات: افسانه دموکراسی

گفته خواهد شد: "هر کس به هر کسی که بخواهد رای میدهد یا نمیدهد"، "این رای گیری کاملاً مجاز و مشروع است." این استدالات هم درست است هم اشتباه. اینها فقط نیمی از پاسخ است. ما بعنوان کمونیست های جدی و اجتماعی یاد گرفته ایم که پدیده ها را در صورت ظاهرشان نپذیریم، در آنها عمیق شویم و آنها را در سطح عمیق تری توضیح دهیم. "تصمیم گرفتیم رای ندهیم!" برای ما پاسخ قانع کننده ای نیست. چه فاکتورهایی در این تصمیم نقش داشتند؟ چه تحولات و تغییراتی اکثریت قریب باتفاق کمیته مرکزی حزب را بر آن داشت که ۵ نفر از اعضای دفتر سیاسی اش را کنار بگذارد؟ این پدیده را به جامعه چگونه توضیح خواهید داد؟ انتخابات است و هر کس مجاز است به هر کسی رای دهد، پاسخ کافی و قانع کننده نیست. این یک پاسخ حقوقی برای اجتناب از پرداختن به اصل مساله است. این سوال باید پاسخ سیاسی بگیرد. به شما خواهند گفت: "درست، هر کس حق دارد به هر کس میخواهد رای دهد، ولی چه شد که این کس تصمیم گرفت کسانی را که از اولین دفتر سیاسی حزب عضو دفتر سیاسی بودند کنار بگذارد؟" از شما خواهند پرسید: "چه شد که کلیه اعضای غیر فراکسیونی کمیته مرکزی، بغیر از دو نفر، رای به کنار گذاشتن رفقای بنیان گذار فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری دادند؟ به این مساله باید پاسخ داد. این موضوع برای جامعه مثل پلنوم با دست زدن برای هر اظهار نظر مخالفین ما روبرو نمیشود، جامعه موضوع را با شک و تردید نگاه خواهد کرد.

رابطه حزب سیاسی - اجتماعی با مردم

هر حزب جدی اجتماعی باید برای چنین تعویض هایی به جامعه توضیح دهد. فقط جریانات حاشیه ای و فرقه ای هستند که رهبران قدیمی خود را بدون هیچ توضیحی کنار میگذارند. چرا که تغییرات در ساختار و سیاست ها و رهبریشان ذره ای در جامعه تاثیر ندارد. همانگونه که پیش از این رهبران شان نام و نشان نداشتند، چهره و هویت نداشتند، سیاست هایشان به اسم سازمان شان اعلام میشد، و هیچکس مسئولیت هیچ موضع گیری را تقبل نمیکرد، میتوان جملگی اعضای رهبری را کنار گذاشت و افراد کاملاً جدید را به رهبری انتخاب کرد و این به مساله هیچکس جز همان افراد تبدیل نشود.

حزب کمونیست کارگری اما راه درازی پیموده و از آن شرایط فاصله گرفته است. حزب کمونیست کارگری بر علنیت، به معنای شفافیت، پای فشرده است. حزب کمونیست کارگری بدنبال تلاش ها و تئوری حزبیت منصور حکمت به سوی تبدیل شدن به یک جریان اجتماعی قدم های مهمی برداشته است. مبحث حزب و جامعه و حزب و شخصیت ها بویژه یک بعد کاملاً متفاوت و نوینی به فعالیت حزبی کمونیسم کارگری بخشیده است. چهره هایی از رهبری این حزب به رهبران سرشناس و محبوب مردم بدل شده اند. این تحقق بخشی از هدف منصور حکمت بود که با بحث حزب و جامعه دنبال میکرد.

متأسفانه ما امروز شاهدیم که رفیق حمید تقوایی با ابداع بحث "منیت" به جنگ این مبحث مهم در تئوری حزبیت و استراتژی قدرت گیری کمونیسم کارگری رفته است. در واقع تز "منیت" برای حمله به فراکسیون "اتحاد کمونیسم کارگری" ابداع شده است. از آنجا که بنیان گذاران فراکسیون از چهره های سرشناس کمونیسم کارگری هستند، برای خنثی کردن این وزنه و بمنظور تبدیل این نقطه قدرت فراکسیون به نقطه ضعف آن، تز "منیت" ابداع شده است. این تز صرفاً مصرف داخلی دارد. اینگونه مباحث که ابتدا به ساکن، بدون اتکاء به هیچ تئوری عمیق و مارکسیستی و برای مصلحت روز ابداع میشوند برای جامعه و جنبش کمونیسم کارگری معنایی ندارند. تز "منیت" به همراه ترم "ضدحزبی" بکار گرفته شده تا زمینه های اجرای سناریوی کنار گذاشتن رفقای فراکسیون از دفتر سیاسی را مهیا کند. انتخابات دفتر سیاسی صرفاً یک پرده از نمایش کنار گذاشتن در حزب کمونیست کارگری است و در این پلنوم در شکلی کامل و شکیلی و قابل تشخیص برای هر ناظری بدل شده

است. اگر پیش از این اشکال پوشیده تر و فردی تری بکار گرفته میشد و با هیاو میشد آنرا به شکل دیگری جلوه داد، کنار گذاشتن جمعی از دفتر سیاسی یک پدیده ساده نیست که بتوان راحت از کنار آن گذاشت. جامعه توضیح میطلبد. حتما رهبری حزب توضیح خود را خواهد داد. ما نیز موظفیم که تحلیل خود را ارائه دهیم.

فراکسیون منشاء کنار گذاشتن!

فکر میکنم که پاسخ روشن و بلافاصله همه به این سوال اینست: این رفقا به این علت کنار گذاشته شدند که فراکسیون تشکیل دادند. این به یک معنا پاسخ مساله هست، اما آیا باید به همین پاسخ قناعت کرد؟ بنظر من خیر. "خوب فراکسیون درست کردند، مخالفین فراکسیون به آنها رای ندادند!" برای یک انسان جدی سیاسی کافی نیست. بلافاصله باید پرسیده شود، مگر فراکسیون چه اهداف پایه ای را زیر سوال برده بود؟ مگر اهدافش با اهداف حزب که در برنامه، اصول سازمانی و توسط بنیانگذار، تئورسین و لیدر حزب و جنبش کمونیسم کارگری عنوان شده بود، چه تفاوت هایی داشت؟ اگر منصور حکمت هنوز لیدر حزب بود، کسی بخاطر ابراز این نظرات از دفتر سیاسی کنار گذاشته میشد؟ مهم نیست که نظرات چه کسی به نظرات منصور حکمت نزدیک تر است، آیا اگر منصور حکمت هنوز لیدر حزب کمونیست کارگری بود، کسی بخاطر ابراز این نظرات، یا ارائه پلاتفرم فراکسیون که تلاشی و تاکیدی بر سریع تر و متمرکز تر حرکت کردن به سمت قدرت و تحقق سوسیالیسم است، از دفتر سیاسی کنار گذاشته میشد؟ خیر. این پاسخ محکم همه به این سوال است. پس در حزب چه اتفاقی افتاده است؟ آیا این همان حزبی است که من بمدت ۱۳ سال عضو دفتر سیاسی و رهبری آن بودم؟ راستش میترسم با این سوال با صراحت و بی پرده روبرو شوم. قلم بگیرد. نمیخواهم هنوز به این سوال پاسخ دهم. میخواهم هنوز تلاش کنم، میخواهم هنوز برای حفظ آن جنگم، میخواهم صبر کنم، هنوز تردید کنم. هنوز فرصت دهم، هنوز

ماجرا چیست؟ ۵ نفر از اعضای دفتر سیاسی که با برخی نظرات رهبری فعلی حزب و با عملکرد و روش ها و سبک کار این رهبری احساس اختلاف میکردند، فراکسیونی با هدف و نام "اتحاد کمونیسم کارگری" تشکیل دادند. بیانیه و

پلاتفرم خود را منتشر کردند. از طرف رهبری حاکم حزب اعلام شد که شما اختلافاتتان با نظرات رسمی حزب برای اینکه فراکسیون باشید کافی نیست، پس برسمیت نمی شناسیمتان. اما مجازاتتان برای اینکه جرئت کرده اید خطر رهبری حزب را به زیر سوال ببرید، کنار گذاشتن از دفتر سیاسی است. جالب نیست؟ از یک طرف ارزیابی میشود که نظرات و پلاتفرم ارائه شده توسط فراکسیون آنچنان به نظرات رسمی حزب نزدیک است که نمیتوان آن را بعنوان یک فراکسیون برسمیت شناخت! اما حرکتشان آن چنان "ضد حزبی" است که نه تنها باید از دفتر سیاسی کنارشان گذاشت، بلکه در کنگره باید برای کمیته مرکزی هم به آنها رای نداد. (این سناریوی رهبری حاکم است که از زمان تشکیل فراکسیون در حزب تبلیغ شده و مرحله اول آن در پلنوم ۲۷ اجرا شد.)

در همین پلنوم در سخنرانیهای رفقای به اخراج اعضای فراکسیون از حزب اشاره کردند، رفقای مجازات های دیگر تشکیلاتی را مطرح کردند، رفیق حمید پس از تصویب قطعنامه در مورد موازین فراکسیون گفت که این قطعنامه "عطف به ماسبق نمیشود"، در بیرون سالن عده ای اعتراض کردند و گفتند این نظر شخصی رفیق حمید است. حداقل میتوان گفت که دو گرایش در رهبری فعلی حزب وجود دارد. یک گرایش خواهان اخراج اعضای فراکسیون از حزب است، گرایش دیگر خواهان ایزوله کردن تاحدی که اعضای فراکسیون به تب راضی شوند و خود حزب را ترک کنند.

ولی بنظر من هر دو گرایش نقطه عزیمت شان کنار گذاشتن است. تئوری حزبیت شان را اخیراً صیقل داده اند تا شرایط را برای اینگونه سیاستها مهیا کنند. اما این روند بشکل پوشیده تری مدتی است که در حزب جریان دارد. من به این مقوله در نوشته ای خطاب به کمیته مرکزی قبل از پلنوم ۲۶ اشاره کردم. این نوشته بهانه ای شد تا رفیق تقوایی و سایر بخش رهبری حاکم در پلنوم ۲۶ هیاوایی براه اندازند و عملاً پلنوم ۲۶ را به آشوب بکشند. سه ماه بعد پلنوم ۲۷ سازمانیافته ترین شکل کنار گذاشتن سیاسی - تشکیلاتی را پیاده کرد.

ممکن است پرسیده شود، آیا هر کس به شما رای ندهد شما شلوغ میکنید؟ آیا کمیته مرکزی حق ندارد به شما رای ندهد؟ ← صفحه ۱۰

تحلیلی از پلنوم ۲۷ ...

همانگونه که در بالا اشاره کردم، توسل به مقوله "دموکراسی" یا حق، تلاش در ندادن پاسخ است. روشن است که هر کس مجاز است به هر کس که میخواهد رای بدهد یا ندهد. اما در یک حزب سیاسی رای یک حرکت سیاسی است. حرکات و چرخش های سیاسی درون یک حزب سیاسی باید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. این سطحی نگری است که بخواهیم با توسل به مقوله "دموکراسی" از پاسخ سیاسی به مساله پرهیز کنیم. بخصوص که این یک عمل هماهنگ بوده است.

در پلنوم ۱۸ پیش از انشعاب در انتخابات دفتر سیاسی دو تن از اعضای نه چندان قدیمی دفتر سیاسی رای نیابورند، چند تن نیز رایشان کمتر از سابق شد، منجمده خود رفیق حمید تقوایی ۴ رای کمتر از سابق آورد. پلنوم در نتیجه این انتخابات شوکه شد. گفته شد که این خارج از سنت تالکونی کمونیسم کارگری و منصور حکمت است. گفته شد که این رای شکنی سازمان یافته بوده است. مردود شمرده شد. دو فراکسیون اعلام نشده در این پلنوم در مقابل هم ایستادند. رفیق حمید حمله تندی به این حرکت کرد. آن را شدیداً مردود شمرد و محکوم کرد. رفقایی که آن چنان با شور و حرارت به طرف مقابل حمله بردند، چرا در آن زمان به "دموکراسی" و هر کس مجاز است به هر کس میخواهد رای دهد متوسل نشدند؟ یک بام و دو هوا که نمیشود؟ آیا امروز و بعد از پلنوم ۲۷ ارزیابی شما از پلنوم ۱۸ تغییر کرده است؟ آیا هنوز به نقد خود در پلنوم ۱۸ معتقدید و اگر پاسخ مثبت است، واقعه پلنوم ۲۷ را چگونه توضیح میدهید؟

نقد مبنای کنار زدن!

در یک حزب کمونیستی چه دلایلی باعث میشود که یک عضو پیشین یا قدیمی رهبری را کنار بگذاریم؟ آیا اصولاً این حرکت موجه و مشروع است؟ دلایل سیاسی میتواند اینها باشد:

۱- بازنشستگی یا از کار افتادگی،

۲- انصراف از کمونیسم،

۳- تجدید نظر پایه ای در برنامه و اهداف کمونیسم کارگری،

هیچکدام از این ۳ بند در مورد رفقای بنیان گذار فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری صدق نمیکند.

فراکسیون تشکیل شده است تا امر کمونیسم کارگری را هر چه سریع تر و با قطعیت دنبال کند، تشکیل شده است تا امر قدرت گیری کمونیسم کارگری را تسهیل و مهیا کند. حتی کسانی که رای به کنار زدن آنها دادند نیز لافاقل بطور علنی هیچکدام از دلایل بالا را نخواهند پذیرفت. چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری تصمیم گرفته است حزب را از توانایی ها، قابلیت ها، تجارب، بویژه تجربه فعالیت طولانی مدت از نزدیک با منصور حکمت و از دانش ثنوریک این رفقا محروم کند؟ این سوالات و تلاش در پاسخ به آنها یک جهت گیری را نشان میدهد: ارگانهای رهبری تنها جای موافقین خط رسمی است!

پلنوم دگرذیسی!

ذکر نکات دیگری از خصلت این پلنوم به نظر من این حرکت را بهتر توضیح میدهد. این پلنوم که بنیان گذاران فراکسیون را از دفتر سیاسی کنار گذاشت، ضمناً به نفی مبحث سلبی - اثباتی که توسط منصور حکمت در سمیناری در حاشیه کنگره ۳ مطرح شد نیز رسمیت بخشید. در این پلنوم تزی تصویب شد که کاملاً مغایر با مباحث سلبی - اثباتی منصور حکمت است. دوستانی که معتقد بودند ما در کنگره ۳ منجمد شده ایم و رهبری فعلی حزب از کنگره ۳ عبور کرده است و منصور حکمت را بسط داده است، در روز روشن به گذشته مورد نقد رجعت کردند و مبحث سلبی - اثباتی را به کناری گذاشتند. تزه های حمید تقوایی برای تصرف قدرت سیاسی که توسط پلنوم به تصویب رسید، تبلیغ روزمره شعار "جمهوری سوسیالیستی" در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را بعنوان مهمترین وظیفه تبلیغی حزب معرفی کرد. از آنجا که در گورستان خاوران سرود انترناسیونال خوانده اند، و در مراسم یادبود پوینده، شعار سوسیالیستی از جانب یکی از چهره های ملی - اسلامی چپ مطرح شده است، رفیق تقوایی به این نتیجه رسیده که اوضاع تغییر کرده و باید این شعار در اس شعارهای تبلیغی و روزمره ما قرار گیرد. در پاسخ به نقد رفقای فراکسیون از این تزی، مصطفی صابر این شعار را توده ای و سلبی ترین شعار روز نامید!

کرده ایم. همواره شعار پایه ای خود "آزادی، برابری، حکومت کارگری" را تبلیغ میکنیم و جمهوری سوسیالیستی بیان سیاسی حکومت کارگری است که ما از پلنوم ۱۰ حزب آن را تبلیغ کرده ایم. مساله بر سر تبلیغ جمهوری سوسیالیستی نیست، در این صورت ضرورتی نبود این مساله در تزه های کسب قدرت سیاسی و در پلاتفرم کسب قدرت سیاسی طرح شود. این در زمره شعارهای پایه ای ماست. مساله بر سر جنبش سرنگونی است.

در جنبش سرنگونی ما با شعارهای سلبی خود میتوانیم هژمونی کسب کنیم، میتوانیم رهبری آن را بدست بگیریم. رفیق حمید با این ادعا که سوسیالیسم به یک شعار توده ای بدل شده، به این نتیجه رسیده است که شعار "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" به شعار فوری و روزمره ما در جنبش سرنگونی بدل شود. این نقطه افتراق و اختلاف است. این رجعت به مباحثی است که پیش از این در حزب توسط منصور حکمت مورد نقد قرار گرفته است. این تکرار مجادلات مربوط به مبحث جمهوری سوسیالیستی با استدالات جدید است. طرح این شعار ممکن است ظاهر بسیار رادیکالی داشته باشد و در نتیجه پیشروی بنظر برسد، اما عملاً استراتژی قدرت گیری کمونیسم کارگری را از بدست گرفتن رهبری جنبش سرنگونی محروم میکند. برای روشن تر شدن بحث به دو نقل قول از منصور حکمت توجه کنید:

"این خصلت سلبی جنبش ما است که اجازه میدهد توده ها بیابند جلو. توده ها همه شان با هم سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما بقالها سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما کارمندها سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما مهندس ها سوسیالیست نمیشوند، به احتمال قوی بیشتر کارگران سوسیالیست نمیشوند. جنبش اثباتی ما خیلی جنبش کوچکتی است از آن جنبشی که میتوانیم به شیوه سلبی رهبری کنیم و قدرت را با آن بگیریم. بحث من این است، بحث هژمونی اینجاست. کدام جنبش اثباتی در جنبش سلبی هژمونی دارد؟ کدام جنبش اثباتی؟"

"ولی باید رهبر جنبش سلبی جامعه باشید. من میگویم باید جنبش را بشناسند و "ته" تو را بگویند. (در این

شرایط)) زمان چه میکنیم ها نیست. در برنامه رادیویی داشتیم: شعارها را ببینید، همه شعارها سلبی است، چرا مردم اثباتاً شعار نمیدهند؟ بگوئیم چه نظامی را جایگزین جمهوری اسلامی میکنیم. این کار سم است. سم است این کار، تأکید میکنم سم است! اگر میخواهید مردم از شما فاصله بگیرند بروید به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگوئید چه میخواهید به جای جمهوری اسلامی بگذارید."

(منصور حکمت، سخنرانی "جنبش های سلبی-اثباتی"، سمینار حاشیه کنگره ۳)

علاوه بر تزی فوق که رجعتی بود به نظرات سابق و نفی یکی از دستاوردهای ثنوریک و استراتژیک کمونیسم کارگری برای قدرت گیری در شرایط انقلابی، تصویب یک تزی رفرمیستی در پلنوم رجعتی بود به انترناسیونال دوم:

"انقلاب راه رهایی جامعه ای است که از آزادی های سیاسی برای دخالت در سرنوشت خود محروم است."

معنای واقعی این تزی چیست؟ انقلاب برای رهایی جامعه ای ضروری است یا در دستور جامعه ای است که از آزادی های سیاسی محروم است. بنابراین جامعه ای که از آزادی های سیاسی برخوردار است نیازی به انقلاب ندارد، انقلاب در دستور نیست. این تزی رفرمیستی است که با جوهر انقلابیگری مارکسیسم در تناقض است. چنین نظرات و تزهایی به جدل های پایه ای در جنبش مارکسیستی دامن زده است. یک تزی رفرمیستی شناخته شده است. هر کس با تاریخ جنبش مارکسیستی آشنا است این جدال نظری را بخوبی می شناسد. استنتاج انقلاب از دیکتاتوری یک تزی پوپولیستی است.

فرموله کردن چنین تزی از بی اطلاعی نیست، از پراگماتیسم ناشی میشود. این خط در متن ناتوانی برای یافتن پاسخی کمونیستی برای توضیح مطلوبیت و ضرورت انقلاب به توده ها به این تزی مشتمع رسیده است: انقلاب لازم است چون آزادی های سیاسی وجود ندارد. این تزی توسط فراکسیون نقد شد. نقد ما اینطور پاسخ گرفت: "آزادی های سیاسی به دموکراسی ربطی ندارد، ما داریم از شرایطی حرف میزنیم که آزادی های سیاسی ای که مد نظر ماست در جامعه وجود داشته باشد." (نقل به معنی).

یادداشتها ... از ص آخر

مربوط میشود، اگر همه روزنامه‌ها و نشریات این جسارت و خط را داشتند که در همان دعوی اولیه در دانمارک، سیاست لیبرالیست‌ها را اتخاذ کنند، امروز موقعیت در اساس فرق میکرد. جنبش اسلامی و راست محافظه کار و دستگاه کلیسا و کنیسه دوست دارند "مقدسات" را دیوار غیر قابل عبور اعلام کنند و تا آنجا که نفوذ دارند حرفشان را از زبان سیاستمداران و نمایندگان پارلمانها پیش میبرند. فکر نمیکنم هیچ بنی بشری که یک جو فهم و شعور سیاسی دارد، اگر ریگی به کفش نداشته باشد و منافی او را بطرف فالانژریسم نکشاند، بیفهمد که نقد نظرات یکنفر یا هجو آن به معنی حمله به خود فرد حامل آن نظر نیست. بحث "توهین به مسلمانان" در این موضوع حرف مفت است و مفت تر از آن تئوری "اسلاموفوبی" است که تلاش دارد نوعی راسیسم را به گردن سکولارها و منتقدین مذهب اویزان کند. در مقابل این بحث پست مدرنیست‌ها و عتیقه‌های نظم نوینی باید گفت که این استدلالها پدر جد

ولتر و روسو و دیدرو را در خاک می‌لرزاند! تصور کنید کسانی پیدا میشدند و در جریان رنسانس و دوران روشنگری به این غولهای تاریخ مدرن میگفتند که نقد و مخالفت شما با دستگاه کلیسا و ارتجاع قدیم "کریستینوفوبی" است و منشا راسیسم؟! چقدر مسخره، پوچ، پوک و واپسگرا است؟ این ماهیت پست مدرنیسم و متحدین جنبش اسلامی است. از موضع راسیستی "اکثریت مسلمان" به "اکثریت اروپایی" توصیه میکنند که اسلاموفوبی را دامن نزنند! این تنها یک دفاع از ارتجاع اسلامی نیست، یک دورخیز برای احیا مناسبات و اختیارات و امتیازات قرون وسطی در قلب جامعه غربی هم هست. تلاشی برای سنگر بندی در مقابل سکولاریسم و حقوق جهانشمول و قانونی کردن بستن دهان منتقدین به ارتجاع مذهب هم هست.

انسانها یکبار دنیا می آیند و در این یکبار صد خندق "ملی" و "میهنی" و "دینی" و "شرعی" و "قومی" و "مصلحت" و "سنت" و "منافع جمعی" و "نوامیس" و غیره مقابلشان کنده میشود و هر بار قرار است فقط

تمکین کنند و نهایتا با تمکین از دنیا بروند. معلوم نیست چرا در همین یکبار تجربه زندگی نباید آزاد بود و علیه هرچه که انسان تشخیص میدهد نادرست است فریاد نزد و با این موج روبرو نشد؟ این منطق بنیادی این جامعه است، آزادی عمل انسانها چه فردی و چه جمعی همیشه تابع مناسباتی است که در ورای سر او تنظیم شده است. مناسباتی که اساس آن تسلیم و تبعیت است. این دنیا با نظام اقتصادی و سیاسی و حقوقی و قضائی اش بر پاشنه سرکوب و قدرت اقتصادی و سیاسی سرمایه میچرخد و بقا و دوام آن نیز نیازمند همین چرخه است که در آن انسانیت انسان در ته صف هم قرار ندارد. من در این جدال علیه اسلام سیاسی و متحدینش طرفدار پروپاقرص سکولاریسم و آزادی بیان و نقد مذهب بطور کلی هستم. نه فقط این، باید پا را فراتر گذاشت و بدون قید و شرط از آزادی بیان دفاع کرد و برای نظامی تلاش کرد که نه تنها یک گسست کامل از هویت مذهبی و ملی و قومی کرده است بلکه با احیا نابرابری و استثمار و مناسبات غیر انسانی، آزادی و رهایی انسان را اعاده کند.

نامه‌ها، ادامه از ص ۱۲

تفاوت قائلیم. با اولی باید در جدال قدرت جنگید و شکستش داد و با دومی بعنوان آزادی مذهبی و لامذهبی کنار آمد. به نظر من نهایتا آزادی میتواند مذهب را به هر معنی جارو کند. جامعه مذهب زده، حتی اگر صرفا افراد مذهب را امر خصوصی خود بدانند، مسبب تولید انواع جریانات سیاسی و مذهبی خواهد شد که بقول شما دخالت در خصوصی ترین زوایای زندگی فرد و بویژه زنان و کودکان را جزو پلانترم روزمره خود قرار میدهند. تردید ندارم که برای یک فرد مذهبی مسئله صرفا باور فردی مطرح نیست، بلکه عمدتا پراتیک آن در قلمرو خانواده و محیط اجتماعی و به این اعتبار دخالت در زندگی خصوصی دیگران و یا تحمیل مذهب بر دیگران است. نکته من در بحث "مذهب امر خصوصی افراد است و نه امر اجتماعی آنان" اینست که دامنه تظاهر و تبلیغ و عمل مذهبی تنها در قلمرو زندگی خصوصی مجاز است، آنهم با فرض عدم دست درازی به حقوق اجتماعی و فردی دیگران، و نه قلمرو زندگی اجتماعی.

با احترام، سیاوش دانشور

آرش سرخ عزیز،

با تشکر مطلب شما با عنوان "چند کلمه در مورد فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری" دریافت شد. از آنجا که مطلب فوق در سایت روزنه منتشر شده است، از انتشار مجدد و همینطور پاسخ آن در نشریه برای یک دنیای بهتر خودداری میکنم. مطلب و پاسخ مطلب شما را برای سایت فراکسیون و روزنه ارسال میکنم. با احترام، سیاوش دانشور

مرتضی فاتح عزیز،

با تشکر مطلب شما با عنوان "نه حزبیت نه.....زنده باد خودم!"

نگاهی به نقد حزبیت خسرو دانش در نشریه یک دنیای بهتر " دریافت شد. مطلب شما را برای رفیق دانش و سایت فراکسیون ارسال کردیم. سایت فراکسیون ستونی را به اینگونه مباحث اختصاص میدهد.

با احترام، سیاوش دانشور

علی و اسد آسان عزیز،

نامه‌های شما دریافت شد. نشریه برایتان ارسال شد. *

تحلیلی از پلنوم ... از ص ۱۰

اولا بیشترین آزادی‌های سیاسی در برنامه یک دنیای بهتر مطرح شده است و ما در برنامه اعلام کرده ایم که در عین حالی که انقلاب اجتماعی کارگری را سازمان میدهیم برای وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی، حقوق اجتماعی و اقتصادی برابر مبارزه میکنیم. و رهایی بشر را حتی در این جامعه ای که از وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی برخوردار است نیز کماکان انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی شناخته ایم. بی دلیل نیست که چنین تزی در هیچیک از اسناد و ادبیات برنامه‌ای، سیاسی، تاکتیکی و استراتژیک تاکتونی حزب کمونیست کارگری طرح نشده است. این تزی یکی دیگر از تلاش‌های "بسط دادن" منصور حکمت و عبور از کنگره 3 است. علاوه بر این ملاحظه مهم تئوریک، سیاسی و برنامه‌ای، باید در نظر داشت که همان مردمی که قرار است با این تزی به مطلوبیت انقلاب قانع شوند، از آزادی‌های سیاسی شرایط مشابه با دموکراسی غرب را میفهمند و نه شرایط پس ذهن مورد اشاره رفیق تقوایی.

آخرین پرده!

سخنرانی اختتامیه رفیق تقوایی به موجود جدیدی که در این پلنوم متولد شد لباس پوشاند. در این سخنرانی رفیق تقوایی

زنده باد ۸ مارس، روز جهانی زن

به استقبال ۸ مارس برویم. همه جا را با رنگ و بوی احترام به حرمت و آزادی زن بیارنیم. در محله و میادین شهرها، فضا را از دست اسلامها، مردسالارها، ناسیونالیستها، سرمایه دارها و تمام کسانی که در اعمال تبعیض به زنان ذینفعند دریاوریم. در اینروز باید متحدانه علیه حاکمیت آپارتاید جنسی در ایران اعتراض کنیم. باید از مردم جهان بخواهیم که همان رفتاری را با رژیم آپارتاید اسلامی در ایران داشته باشند که با حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی داشتند. همه جا اجتماعات روز زن را بپا کنیم! اعلام کنیم دیوارهایی که بین بشریت کشیده اند باید ویران شود. اعلام کنیم انسان باید آزاد باشد و جامعه انسانی بدون آزادی و برابری زن معنی ندارد. اعلام کنیم برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون زندگی اجتماعی همین امروز! زنده باد ۸ مارس، زنده باد آزادی زن!

نامه ها...

مدیر محترم نشریه یک دنیای بهتر

در مقاله جنبش آزادی و برابری در شماره اخیر نشریه یک دنیای بهتر از جانب نویسنده و احتمالاً از روی غفلت و بدور از عمد مطلبی در باره مذهب آمده است که بنظر من درست نمی آید و با عقاید احتمالاً خود نویسنده و حزب کمونیست کارگری نیز منطبق نمی باشد. مطلب مندرج در مقاله مزبور عیناً از اینقرار است: "مذهب امر خصوصی افراد است نه امر اجتماعی آنان."

اینکه در انقلابات بورژوازی اروپا در قرون 18 و 19 برای کوتاه کردن دست مذهب از قدرت دولتی و امور اجتماعی، مذهب امر خصوصی افراد تلقی گشت، به هیچ وجه به معنی این نمیباشد که از نظر ما و حتی خود مذهبیبون، مذهب امری خصوصی است. مذهب نه تنها در همه امور منجمله امور خصوصی دیگران دخالت میکند، بلکه در اصل، و خصوصاً در اسلام، بیش از هر چیز، یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی است که در 1400 سال قبل برای استقرار جامعه طبقاتی و حکومت مطلقه فردی در عربستان بجای نظام اشتراکی و دموکراتیک قدم به میدان گذارد. اینکه احزاب کمونیست در برنامه حداقل خود آنرا بعنوان یک امر خصوصی تلقی میکنند، به هیچوجه به معنای این نیست که آنها آنرا واقعا امری خصوصی میدانند. بهر حال، متشکر میشوم اگر این مطلب را در نشریه خود برای روشن شدن اذهای درج نمایند.

با تشکر سیامک ستوده

آقای سیامک ستوده عزیز،

با تشکر از یادداشت و نکته شما. برای همه ما روشن است که وقتی میگوئیم "مذهب امری خصوصی

است"، منظور اینست که مذهب در دولت و آموزش و پرورش باید دستش کوتاه شود و عبارتی بیرون انداخته شود. همینطور منظور اینست که قوانین و حقوق فردی و اجتماعی نباید منعبت از تبیین و هر نوع ارجاع مذهبی باشد. یعنی نظام سیاسی-اداری جامعه یک نظام پیشرو و مدرن و سکولار باشد و از هر نوع ارجاع مذهبی و ملی و قومی گسست کامل کرده باشد. نتیجتاً مذهب، مادام که موجود است، امر خصوصی افراد میشود و در بحث مورد اشاره شما تاکید من بر اینست که تظاهر مذهبی در مراکز آموزشی و تولیدی و اداری بنا به خصلت اجتماعی این محیطها باید ممنوع باشد. یعنی قلمرو ابراز وجود مذهبی صرفاً قلمرو خصوصی آنها برای افراد بزرگسال و با قید احترام به حقوق افراد مانند حقوق کودکان و زنان و امنیت و آسایش مردم و همینطور قوانین حمایت از حیوانات و غیره است. در این وضعیت معین هم باید علیه مذهب و خرافه مذهبی کار فکری و فرهنگی کرد. من معتقدم که باید جامعه نیازمند یک نوع لایروبی مذهبی و یا مذهب زدائی است. ما بعنوان کمونیست، در عین حال که طرفدار آزادی مذهب و آزادی بی مذهبی هستیم، اما در مقابل وجود سم مذهب خنثی نیستیم. اما با اینحال مذهب هنوز و مادام که ضرورت وجودی و اجتماعی آن از بین نرفته وجود دارد. کار ما اینست که این مبنای اجتماعی را از بین ببریم.

یک تفاوت اساسی که شاید مد نظر شماست، تفاوت مذهب بعنوان عقیده و باور شخصی و بخشا استفاده از تبیین مذهبی در قوانین جوامعی که حتی خود را "سکولار" میدانند با مذهب بعنوان یک جنبش سیاسی است. اسلام سیاسی تابلوی مشترک افراد معتقد به اسلام در قلمرو خصوصی نیست، بلکه یک جنبش سیاسی و درگیر در امر قدرت سیاسی و تشکیل دولتهای اسلامی است. با این جنبش سیاسی باید جنگید و قاطعانه آنرا شکست داد. ما بین اسلام بعنوان یک جنبش سیاسی معین با اختیار کردن مذهب توسط فرد بعنوان باور شخصی

ادامه در صفحه ۱۱

اطلاعیه اعلام موجودیت "مرکز مطالعات کمونیسم کارگری"

بدینوسیله ایجاد "مرکز مطالعات کمونیسم کارگری" را به اطلاع عموم میرسانم. اهداف و چهارچوب فعالیت این مرکز به شرح زیر است:

- ۱- مرکز مطالعات کمونیسم کارگری یک نهاد سیاسی - تنوریک مارکسیستی مستقل و غیر حزبی است.
- ۲- هدف این مرکز اشاعه و آموزش مبانی نظری - سیاسی مارکسیسم و کمونیسم کارگری منصور حکمت (حکمتیسم) است.
- ۳- فعالیتهای این مرکز شامل ارائه سخنرانی، برگزاری سمینار و میزگرد پیرامون مسائل پایه ای و گرهی مارکسیسم و جنبش کمونیسم کارگری است. نوار و فایلها این فعالیتهای از طریق وب سایت مرکز در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.
- ۴- این مرکز فعالیتهای خود را در جلسات علنی در مراکز مختلف و همچنین جلسات در شبکه های اینترنت به همه علاقمندان ارائه خواهد کرد.
- ۵- سخنرانی و ارائه سمینار در مرکز مطالعات شرط تعلق حزبی و سازمانی ندارد. اما مباحث مورد نظر باید در چهار چوب مارکسیسم و کمونیسم کارگری باشد. علاقمندان میتوانند با مرکز از طریق ایمیل زیر تماس حاصل نمایند.

علی جوادی

مرکز مطالعات کمونیسم کارگری

Center for worker-communism studies

ژانویه ۲۰۰۷

Email :@gmail.com worker.communism.studies

انجمن مارکس برگزار میکند!

- ۱- توضیح تفصیلی مبانی پلاتفرم "اتحاد کمونیسم کارگری" !
- ۲- از "حزب مبلغ - مروج" به "حزب سازمانده - رهبر" : مبانی و ملزومات یک انتقال سیاسی !
- ۳- زمینه های شکل گیری فراکسیون "اتحاد کمونیسم کارگری" !
- ۴- گزارش به جامعه : بررسی کیس نوید بشارت !
- ۵- اتحاد صفوف کمونیسم کارگری در گرو چیست ؟
- ۶- جدال بر سر "حزبیت" در حزب کمونیست کارگری !
- ۷- جدال خطوط سیاسی در حزب کمونیسم کارگری پس از منصور حکمت (بخش اول) : پیش از انشعاب ! (بخش دوم) : پس از انشعاب !
- ۸- برای سرنگونی رژیم اسلامی و پیروزی کمونیسم کارگری چه باید کرد ؟
- ۹- مارکسیسم انقلابی، کمونیسم کارگری، حکمتیسم : تفاوتها و تشابهات !
- ۱۰- "بازگشت به گذشته" : نقدی بر نقطه نظرات و مواضع چپ رادیکال در حزب! زمان و مکان این سمینارها متعاقباً اعلام میشود! (علی جوادی (مدیر مسئول)

یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری را بخوانید!

با نشریه برای یک دنیای بهتر همکاری کنید.

اخبار و گزارشات و نظراتتان را برای ما بفرستید. پخش نشریه و رساندن آن به دست دوستانتان را فراموش نکنید. با نشریه مکاتبه کنید.

siavash_@yahoo.com Tel. +46 707 65 63 62

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم، بدون "خطر" سوسیالیسم به یک منجلاب تبدیل میشود! منصور حکمت

یادداشتها

سیاوش دانشور

نکاتی پیرامون اوضاع سیاسی

ما همیشه گفته ایم که برای تشخیص روند‌های پایه ای اوضاع سیاسی باید از صورت ظاهر تبلیغات و مانورهای دیپلماتیک انتزاع کرد. در چند هفته اخیر با سخنرانی بوش و سیاست جدید آمریکا در عراق، تحرک نظامی در منطقه و اعمال فشار به عوامل و نیروهای تحت نفوذ رژیم اسلامی، تحلیلیا به سمت "خطر فوری جنگ" چرخید. پرده دوم بازی موش و گربه جمهوری اسلامی و دولت آمریکا بعد از ماجرای اربیل و دستگیری تعدادی دیگر از مقامات جمهوری اسلامی در عراق و گسترش تعرض به جریانات اسلامی در منطقه، روی صحنه آمد. صحبت از برکناری احمدی نژاد و بی کفایتی او است. گویا اسلاف او خیلی "با کفایت" بودند. آرایش نیروها در درون رژیم بسرعت بهم خورد و کسانی که مدت‌ها مهر سکوت به لب زده بودند روی صحنه آمدند. پرچم "منافع ملی" و تهدید آن دریچه ای است که قرار است ظاهرا جام زهر دیگری را نوش جان "آقا" کند. گوش تا گوش کسانی که شعار میدانند، اعلام آمادگی نظامی می‌کردند، ناگهان طرفدار مذاکره آنها با خود "شیطان بزرگ" شدند. در سطح اپوزیسیون نیز این ارکستر "منافع ملی" در میان جمهوریخواهان و ملیون هم‌نوازی میکند. تحرکات دیپلماتیک در این هفته در منطقه و جهان پیرامون پرونده هسته ای به اوج خود رسید و قرار است کنفرانس مونیخ آن را به پله بعدی برساند. همه جنگ طلب‌ها و گانگسترها از بوش و خامنه ای و متحدانشان دسته جمعی اهل مذاکره شدند و فشارها و تبلیغات و جنگ روانی تغییر مسیر داد و با قطع شد. اینکه کنفرانس مونیخ به کدام فرمول طلانی و "ابرومندان" برای طرفین میرسد ثانوی است. ظاهرا پیشنهاد جدید روسیه را از هر طرف مثبت نگاه میکنند.

چند موضوع در این میان اساسی اند که کمتر در اینگونه تحلیلیا به چشم می‌خورد: اولاً رژیم اسلامی علیرغم تلاش برای بسیج صفوفش و همینطور جامعه زیر پرچم پوسیده "منافع ملی"، به انسجام و اتحاد درونی خود در مقابل هر واقعه فرضی امیدی ندارد. صفوف رژیم مشتتتر از آنست که توان آن را

داشته باشد در ایندور از جنگ بقا نظام جان سالم بدر برد. جمهوری اسلامی از یک طرف شعار میدهد و تحریک میکند و از طرف دیگر پیغام میدهد و مذاکره میکند. این شعارها البته تو خالی اند و قادر نیستند نگرانی و ناتوانی جنبش اسلامی را در این تقابل توضیح دهند. ثانیاً اعمال فشار دولت آمریکا به جمهوری اسلامی و متحدینش در منطقه، برخلاف اظهارات زیادی که آنرا مقدمه جنگ و حمله به ایران قلمداد میکردند، تلاشی برای کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی در عراق و لبنان و فلسطین و اخیراً کشورهای خلیج و تامین شرایطی برتر برای پیشبرد مذاکرات است. شرایطی که با حمله آمریکا به عراق به نفع اسلام سیاسی و مشخصاً جمهوری اسلامی عوض شده است. خطی که همواره در هیئت حاکمه آمریکا وجود داشته و اتحادیه اروپا نیز توافق ضمنی با آن دارد. ثالثاً مردم ایران با سرعت باورنکردنی به سیاه چال فقر و فلاکت و گرانی سوق داده شده اند. جنگ معیشت و بقا مینیم و زیر خط فقر شرایطی را به مردم تحمیل کرده، که اگرچه میتواند بعنوان یک عامل زمینگیرکننده به نفع رژیم عمل کند اما در عین حال به بمب ساعتی میماند که هر فاکتور جدید مانند گسترش مصائب موقعیت را به نقطه انفجار میرساند، مسئله ای که کنترل و برگرداندن آن به نقطه اول برای جمهوری اسلامی اگر غیر ممکن نباشد بسیار سخت است. این فاکتورها و درجه ای از فرجام آن مسیر کنفرانس مونیخ را هموار کردند. اما مستقل از اینکه این کنفرانس و مجموعه تلاشهای دیپلماتیک و منطقه ای و اعمال فشارها به چه نتایجی میرسند، صورت مسئله مردم و جمهوری اسلامی سرچایش است. تهدید و خطر ماجراجویی نظامی هنوز و صد در صد منتفی نشده است اما چه این خطر بالفعل و بالقوه باشد و چه منتفی شود و به سازشی با جمهوری اسلامی و یا دستکم یکدور دیگر از مذاکرات منجر شود، هم جمهوری اسلامی باید فکری به حال اوضاع و خیمش بکند و هم مردم و طبقه کارگر بیشتر از هر زمان باید انتخاب سیاسی و راه حل سیاسی خود را در مقابل این اوضاع بگذارند.

بی‌الترناتیوی کمپ راست به معنی یک راه حل بین "بد و بدتر" برای مردم، فقدان هر گونه چشم انداز با فرض وجود جمهوری اسلامی برای بهبود و تغییر وضعیت معیشتی و فلاکت

گسترده جامعه، امکان عینی انتخاب چپ و راه حل کارگری را در جامعه بالا میبرد. موقعیت امروز و پیچیدگیهای اوضاع، خطرانی که کمین کرده اند، تنشهایی که در درون رژیم و در منطقه وجود دارند، و ناتوانی عملی و سیاسی اپوزیسیون راست، جملگی میتواند در خدمت عروج آلترناتیو سوسیالیستی و کارگری عمل کند. این موضوع اما نه اتومات نتیجه میشود و نه چرخش به چپ تاکنونی جامعه این خلا را تماماً پر میکند. شرایط مساعدی برای راه حل اجتماعی چپ وجود دارد که اگر پاسخ روشن و واقعی و اجتماعی بگیرد میتواند صورت مسئله سیاست در ایران را بطور کلی عوض کند. در اینراه باید فوراً اقدامات سیاسی و سازمانی و پروژه های معین و ایجاد آمادگی برای تعیین تکلیف در قلمرو سراسری و محلی در دستور قرار بگیرد. این بخشی مهم از دخالتگری و پراتیک کمونیستی در این اوضاع است. اما یک وجه مهمتر انتخاب و تصمیمی است که مردم در ابعاد وسیع میکنند. و این انتخاب امروز نه ضرورتاً انتخاب این یا آن آلترناتیو و دادن "رای" به آن در یک روز آفتابی، بلکه مسیری است که یک تحرک گسترده اجتماعی برای نفی فقر و فلاکت و بمب و جنگ و بختک اسلامی میتواند و باید طی کند. این اوضاع و این معادلات باید به نفع مردم بهم بریزد و بهم ریختن آن دورخیز برای سرنگونی در متن واقعیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه و تعیین سوال و صورت مسئله از جانب مردم است. صورت مسئله و سوال مردم در این جدال جهانی، با صورت مسئله اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی و دولت آمریکا و متحدینش متفاوت است. تحلیل روزمره و تبلیغات پوچ پیرامون بازیگران دولتی پاسخ نیست، بازی کردن در زمین حریف و تحمیل سیاست انتظار و استیصال به مردم است.

یک سیاست کمونیستی و انسانی که منافعش در تقابل با کل این روندها قرار دارد، تنها میتواند متکی به طرح سوال و صورت مسئله مستقل مردم و "پائینی ها" در مقابل دولتها و "بالانی ها" باشد. کمونیسم کارگری باید به این سوالات محوری قلمرو سیاست در این بحران خاص پاسخ دهد و پاسخ خویش را به پاسخ و انتخاب مردم تبدیل کند و به همین اعتبار اقدامات سیاسی و سازمانی لازم جهت ایجاد آمادگی و تکیه جامعه و طبقه کارگر به حزب را بسرعت عملی کند. راه دخالت و پیشروی کمونیسم کارگری و راه حل اجتماعی طبقه کارگر از این مسیر میگذرد.

فرانسه،

جدال برسر آزادی بیان؟

بار دیگر انتشار کاریکاتورهای محمد، که پیشتر در یک روزنامه دانمارکی منتشر شده بود، در چند روزنامه و مجله فرانسوی و حمایت نیکولاس سارکوزی وزیر کشور فرانسه از چاپ این کاریکاتورها جنجالی راه انداخته است. پیشتر جریانات اسلامی از مجله شارلی هبدو شکایت کرده بودند و طبق منطق معمول و آشنای پست مدرنیستی انتشار این کاریکاتورها را "تحریک و توهین به مسلمانان" و "اسلاموفوبی" نام گذاشتند. جلسه دادگاه مجله شارلی و اظهارات سارکوزی این مجادلات را مجدداً داغ کرد. روزنامه لیبراسیون نیز برای دفاع از مجله شارلی اقدام به انتشار مجدد کاریکاتورها کرد. در مقابل جبهه اسلاميون و مدافعينشان بحث آزادی بیان داغ است و سردبیر مجله شارلی عنوان کرده که "اگر حق خندیدن به تروریست‌ها از ما گرفته شود، چه حقی برای شهروندان باقی خواهد ماند؟"

علیرغم قوانین موجود و علیرغم دفاعیات آتشین این و آن از آزادی بیان، هنوز هم یک مسئله ساده، یعنی کاریکاتور کردن فلان مرتجع مذهبی عواقب وخیم دارد. در جاهانی پرچم دمکراسی را نیمه افراشته میکنند و سیاستمداران سکولار به تعظیم و تکریم در مقابل ارتجاع می افتند. در جاهانی دفاع نیم بند از آزادی بیان با "اما و اگرها" صورت میگیرد. در مواردی جنگ فرقه ای را دامن میزند و مخالفین با داغ لعنت و ترور فیزیکی و شخصی روبرو میشود. حقیقت اینست که این دعوائی صرفاً برسر آزادی بیان نیست، هرچند به آن هم مربوط است. این موضوع جدالی برسر دامنه عمل اسلاميون در تقابل با سکولاریسم است و نهایتاً جدالی با اسلام سیاسی است. وقتی سردبیر مجله شارلی با زبان بی زبانی از "حق خندیدن به تروریستها" سخن میگوید، منظور او و امثال او روشن است. بحث برسر عقاید مذهبی افراد در قلمرو خصوصی هم نیست. اگر این میبود، اساساً این دعاها را لازم نداشت. بحث برسر جنبشی است که با زور و لایبسم و در متن واپسگرانی فکری و فرهنگی دهه هشتاد موقعیتی پیدا کرده است که باید به طرقی مهار شود. تا به وجه آزادی بیان و "تحریک و توهین به مسلمانان و اسلاموفوبی"

ادامه در صفحه ۱۱

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!